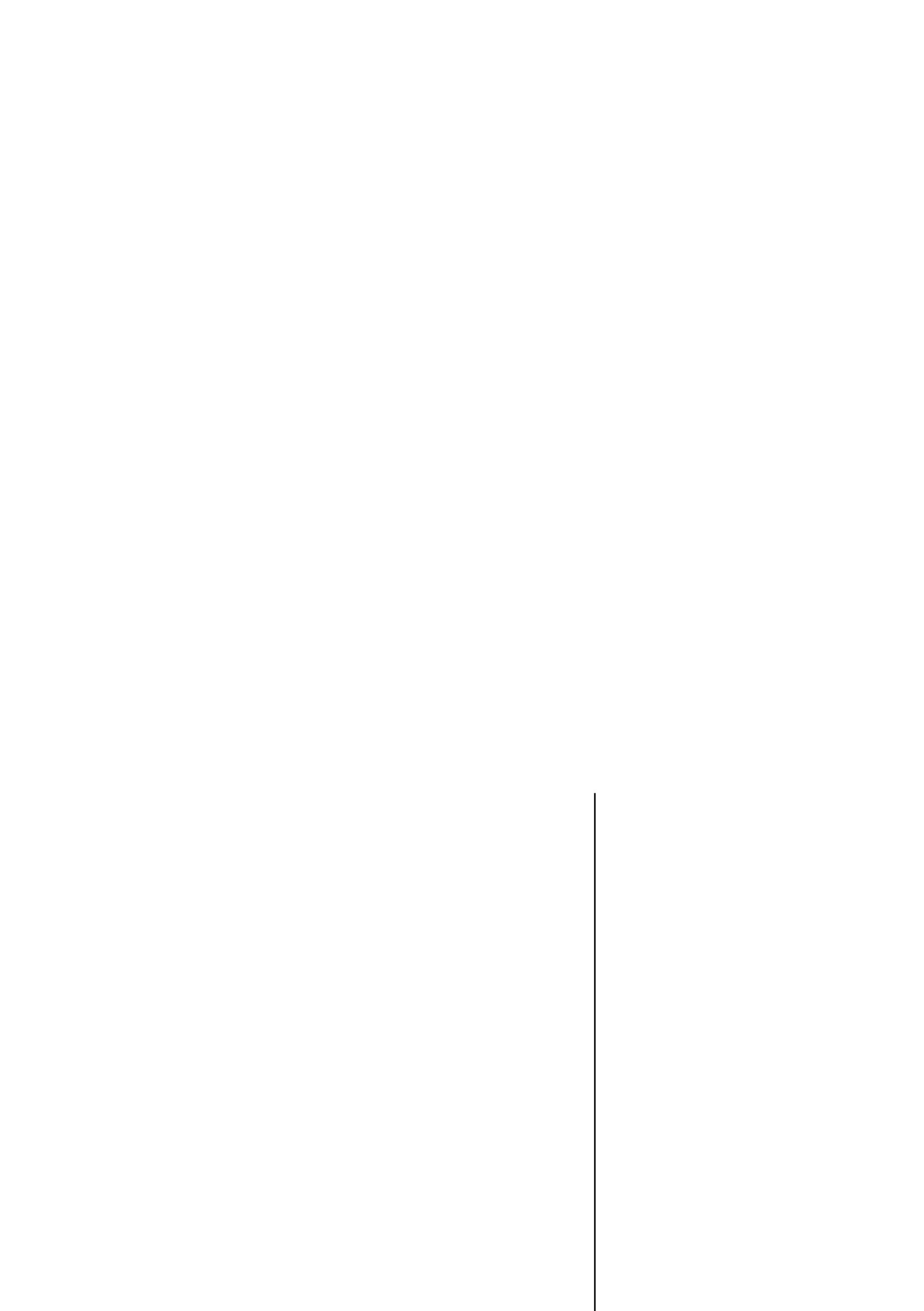
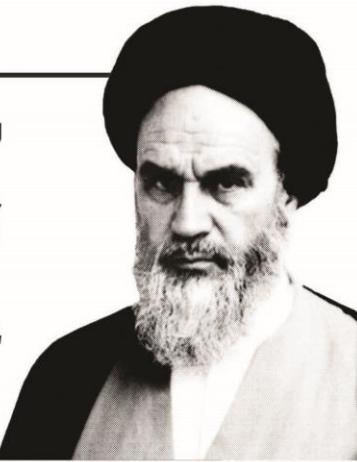


الله الرحمن الرحيم



امام خمینی «قدس سرہ»

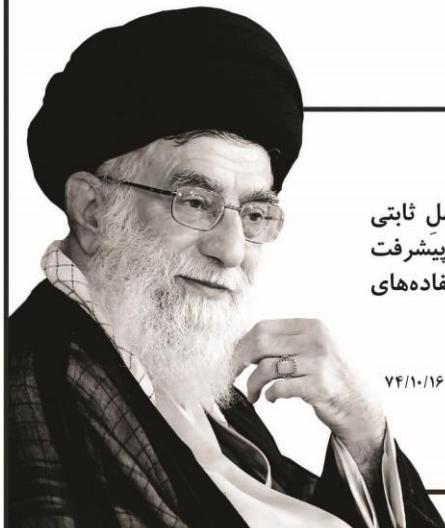
تعلیم و تعلّم  
عبادت است.



امام خامنه‌ای «مَدْ ظِلَّةِ الْعَالَىٰ»

زبان فارسی کلمه طبیه‌ای است و اصل ثابتی  
دارد و انتظار می‌رود که روز به روز پیشرفت  
کند و جهانیان بتوانند از این زبان استفاده‌های  
فراوانی را به عمل آورند.

دیدار اعضای مجمع بین‌المللی استادان زبان فارسی ۷۴/۱۰/۱۶







آموزش فارسی به فارسی (کتاب ششم)  
نگارش: مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی  
واحد پژوهش و تدوین متون

تابستان ۱۳۹۵

نام کتاب: آموزش فارسی به فارسی(کتاب ششم)

اشراف و نظارت علمی : سید محمود حسینی

همکارانی که در تجدید نظر و اضافات جدید ما را پاری کردند به ترتیب حروف الفبا آقایان:

اصغر فردی ، احمد زهرايی ، جعفر مؤمنی ، حسین موحدی ، سعید شعبانی ، سید محمد جواد

تهرانی ، صادق شمس ، عبدالرحیم مقتون ، محمد ناطق

بررسی و اصلاح مجدد: سید اسماعیل فوجی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: عبدالمجید طوبائی

طرح جلد: سعید شهرستانی

پیگیری فنی و اجرایی: محمد پورمند

نوبت و سال چاپ: .....

شمارگان: .....

بها: ۷۵۰۰ ریال

#### مرکز پخش:

قم، بلوار امین، رویروی صدا و سیما

مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی

تلفن: ۳۲۹۳۲۹۷۵ - فاکس: ۳۲۹۳۸۰۰۰

Web: [www.ilis.ir](http://www.ilis.ir)

Email: [info@ilis.ir](mailto:info@ilis.ir)

## فهرست مطالب

۱۳	درس اول: «در ستایش خداوند».....
۱۷	درس دوم: «پاسدار قهرمان دین».....
۲۳	درس سوم: «ضربالمثل».....
۲۹	درس چهارم: «صحابی بزرگ پیامبر اعظم».....
۳۵	درس پنجم: «چشمہ و سنگ».....
۴۱	درس ششم: «درسی از نهجالبلاغه».....
۴۸	درس هفتم: «دو گفتار از سعدی».....
۵۳	درس هشتم: «جابر بن حیان».....
۶۰	درس نهم: «آداب تعلیم و تربیت».....
۶۷	درس دهم: «وظایف شاگرد در برابر معلم».....
۷۳	درس یازدهم: «گرهگشای».....
۷۸	درس دوازدهم: «عاقبتاندیشی».....
۸۵	درس سیزدهم: «مرد شترسوار، مار و رویاه».....



۹۳	درس چهاردهم: «ای شهید»
۹۸	درس پانزدهم: «اغتنام زندگی»
۱۰۳	درس شانزدهم: «مشارطه، مراقبه و محاسبه»
۱۱۴	درس هفدهم: «حکایت»
۱۱۴	درس هجدهم: «تناسل و تناسب»
۱۱۹	درس نوزدهم: «روح الله(۱)»
۱۲۶	درس بیستم: «روح الله(۲)»



## مقدّمه

زبان فارسی در طول تاریخ و در گردونه‌ی حوادث مختلف، شاهد تحولات و تغییرات اساسی و بنیادین بوده است که بررسی آن، فرصت زیادی می‌طلبد. آنچه باعث شد که این زبان در گذشته رنگ و بوی نوین پیدا کند، برخورد و همسویی آن با فرهنگ غنی اسلام بود. آن‌گاه که زبان فارسی بر آیین اسلام آغوش گشود، آن‌چنان آمیختگی و اختلاطی با فرهنگ اسلامی پیدا کرد که بی‌تردید، جدا کردن اسلام از ادبیات کهن و پرمایه‌ی فارسی را امری غیر ممکن می‌نماید.

امروز به جدّ می‌توان ادعای کرد که بخش عظیمی از فرهنگ و ادب فارسی حامل نگرش اسلامی پارسی‌زبانان است.

آشنایی ایرانیان با اهل بیت عصمت و طهارت علی‌بیتلل و عشقی که مردم این مرز و بوم به این پیشوایان نور داشته و دارند، ادب ایرانی را رنگی معنوی بخشیده و بر غنای آن افزوده است تا جایی که می‌توان ادعای کرد، اسلام راستین با این زبان گسترش می‌یابد.

این سخن به معنای کاستن ارزش و یا کم‌اهمیت جلوه دادن زبان عربی که زبان قرآن و روایات می‌باشد، نیست؛ بلکه بیانگر این واقعیت است که زبان فارسی در عرصه‌ی فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، جایگاهی بس رفیع دارد و بر این اساس است که باید آن را با دیده‌ی تکریم و عنایت افزون‌تری بنگریم. و بر گسترش این فرهنگ و زبان، که اسلام را در لباسی شیوا و دلربا عرضه می‌نماید اهتمام جدی مبذول نماییم. فقط حافظ شیرین سخن، نبوده که مضامین قرآنی را به قول خودش با چهارده روایت در جا جای سروده‌های خود گنجانیده و می‌گوید:

«ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ                  به قرآنی که اندر سینه داری»

بلکه تمام پارسی سرایان ما بر این ادعا پا می‌شارند که آنچه را گفته‌اند، توشه‌ای بوده که از خرمن معارف قرآن و روایات برگرفته‌اند.

اگر امروز نیم نگاهی به تمام رسانه‌های گروهی دنیا بیندازیم، معلوم می‌شود که برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی و یا سایتهاي اینترنتی بسیار کمی وجود دارد که رسالت تبلیغ و گسترش اسلام ناب اهل‌بیت علی‌آل‌ჰی‌الله را بر عهده داشته باشد. در مقابل، این افتخار بر زبان فارسی بس، که اسلام راستین با واژه‌های آن معرفی می‌گردد و امواج حامل این واژه‌ها می‌تواند تا اعمق قاره‌ها و در ژرفای دل شیفتگان پیام اسلام، نفوذ و پرده‌ی ابهام از چهره‌ی اسلام بزداید؛ این جاست که اهمیت مجھز شدن به این ابزار فرهنگی، یعنی زبان فارسی رخ می‌نماید. با فراگیری این زبان می‌توان در هر گوشه‌ای از جهان با این بینش و اندیشه پیوند داشت و با جریان آن در مسیر رشد و بالندگی قرار گرفت.

آنچه پیش رو دارید یکی از متون درسی «مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی» وابسته به «جامعة المصطفى العالميه» است که به همت دست اندکاران و کارشناسان این مرکز آموزشی تهیه و تدوین شده است.

کتاب حاضر پس از بارها تدریس و اخذ بازخوردهای آموزشی، مجدداً بازبینی

گردیده و اینک بهتر از گذشته به زبان آموزان گرامی تقدیم می‌شود. این مرکز از همه‌ی استادان و عزیزانی که در تهیّه، تدوین و طراحی این کتاب همکاری داشته‌اند، قدردانی و تشکر نموده و از انتقادها و پیشنهادهای سازنده‌ی کارشناسان این عرصه استقبال می‌کند.

## مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی

واحد پژوهش و تدوین متون

بهار / ۱۳۸۹





## درس رول

### در ستایش خداوند

یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟	فضلِ خدای را که تواند شمار کرد؟
خورشید و ماه و آنجم و لیل و نهار کرد	بحر آفرید و بَرَ و درختان و آدمی
اسبابِ راحتی که نشاید شمار کرد	الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت
بستان میوه و چمن و لاله‌زار کرد	اجزای خاک مرده به تأثیر آفتاب
هر بلبلی که زمزمه بر شاسخار کرد	توحیدگوی او نه بنی‌آدمند و بس
ما را به حُسن عاقبت امیدوار کرد	بخشنده‌ای که سابقه‌ی فضل و رحمتش
فردوس، جای مردم پرهیزکار کرد	پرهیزکار باش که دادار آسمان
مzd آن گرفت جان برادر! که کار کرد	نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود
دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد	هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت
عادل برفت و نام نکو یادگار کرد	ظالم بمُرد و قاعده‌ی زشت از او بماند
بی دولت آن که بر «همه»، «هیچ» اختیار کرد	بعد از خدای هرچه پرستند، هیچ نیست

گزیده‌ای از قصیده‌ی «سعدي»  
شاعر و نویسنده‌ی بزرگ قرن هفتم هجری قمری



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

نادان؛ کم‌خرد	آبله:
(جمع جزء) قسمت‌ها	اجزاء:
(جمع نجم) ستارگان	انجم:
دریا	بحر:
خشکی	برّ:
فقط («و بس» نیز در شعر به معنای «فقط» آمده است.)	بس:
باغ گل و میوه	بستان:
فرزندان آدم؛ آدمیان؛ انسان‌ها	بني‌آدم:
تیربخت؛ محروم؛ بدبخت	بی‌دولت:
اثر گذاشتن بر چیزی؛ ایجاد کردن تغییر در کسی یا چیزی کسی که به یگانگی خداوند اقرار می‌کند.	تأثیر:
ای برادر جان!	جان‌برادر:
نیکی پایان کار؛ سرانجام نیکو؛ عاقبت به خیری	حسن‌عاقبت:
آفریننده؛ خدای دادگستر و عادل	دادار:
درآمد	دخل:
آهسته و زیر لب آواز خواندن؛ در اینجا یعنی سرود و آواز خواندن پیشینه؛ مجموعه‌ای از رفتار و کارهایی که در گذشته انجام شده.	زمزمه کردن:
شکر	سابقه:
شاخصه‌ی درخت	سپاس:
توجه؛ لطف	شاخصار:
بهشت	عنایت:
احسان؛ بخشن	فردوس:
روش؛ شیوه	فضل:
شب و روز	قاعده:
۱. فراهم؛ آماده ۲. ممکن	لیل و نهار:
	میسر:

نمی‌توان شمرد؛ نمی‌توان حساب کرد:	نشاید شمار کرد:
محفّف نکاشت: (کاشتن؛ زراعت؛ قراردادن بذر یا نهال در خاک)	نکشت:
(جمع لون) رنگ‌ها؛ در این درس به معنای «انواع» آمده است.	الوان:
هر که او	هر کو:
آنچه از کسی یا چیزی باقی می‌ماند و خاطره‌ی او را در ذهن‌ها زنده نگه می‌دارد.	یادگار:



## نکته‌ها

### زبان‌آموز گرامی!

شما در کتاب‌های قبل با نکاتی چون ردیف و قافیه آشنا شدید. گفتیم: به کلمه یا کلمه‌هایی که در پایان مصروع‌ها تکرار می‌شوند «ردیف» می‌گویند. در شعر این درس، فعل «کرد» ردیف است.  
به کلمه‌هایی که در پایان مصروع‌ها می‌آیند و حروف آخرشان یکی است، «قافیه» می‌گویند؛ مانند: کلمه‌های شمار، هزار، نهار و... که «ار» بخش مشترک همه‌ی این کلمه‌های است.

اکنون با برخی دیگر از نکته‌های ادبی آشنا می‌شوید:  
قصیده: شعری است که دو مصوع بیت اول و تمام مصوع‌های زوج (مصوع‌های سمت چپ) در بیتها دیگر هم‌قافیه هستند. تعداد بیتها قصیده از ۱۵ بیت بیشتر است.

هزار	_____	شمار	_____
نهار	_____		_____
کار	_____		_____

موضوع قصیده معمولاً ستایش، نکوهش، سرزنش و ملامت، پند و حکمت، شکایت، مسائل اجتماعی و... است.

گزیده‌ای از کلام امیر المؤمنین علی درباره‌ی خداوند متعال:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتُهُ الْقَائِلُونَ،

سپاس خداوندی را که سخنوران از ستایش او عاجزند.

وَ لَا يُحْصِي نَعْمَاءُهُ الْعَادُونَ،

و [سپاس] خداوندی را که حسابگران از شمردن نعمت‌های او ناتوانند.

و لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ.

و [سپاس] خدای را که تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند.

فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدرَتِهِ.

[خدایی که] همه‌ی مخلوقات را با قدرت خود خلق کرد.

و نَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ.

و با رحمت خود بادها را به حرکت درآورد.

وَ وَتَدَ بالصُّخُورِ مَيَادَنَ أَرْضِهِ. (نهج البلاغه / خطبه ۱)

و بهوسیله‌ی کوهها، اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد.

### «سعدي شيرازی»

«سعدي» يکی از بزرگ‌ترین سخن‌سرایان ایران است؛ کتاب‌های «گلستان» و «بوستان» از شاهکارهای این شاعر بزرگ ایرانی است. گلستان، نثری آمیخته به نظم است و بیشتر نوشته‌هاییش ساده و روان می‌باشد؛ حکایت‌های گلستان، حاصل دیده‌ها و شنیده‌های این شاعر بزرگ است.

«بوستان» کتابی است که سراسر آن شعر است و در آن اندرزها و نکته‌های اخلاقی و آموزندگی بسیاری وجود دارد.

این شاعر بزرگ، سرانجام در سال ۶۹۱ هجری قمری در شیراز دیده از جهان فرو بست.



## درس دوم

### پاسدار قهرمان دین

جنگ پرماجرا و غم انگیز اُحد به پایان رسید. مسلمانان با آنکه در آغاز نبرد، مشرکان قریش را شکست داده و آنان را وادار به فرار کرده بودند؛ اما بر اثر غفلت و تخلّف عده‌ای از سربازان، طولی نکشید که اوضاع، دگرگون شد و مسلمانان غافلگیر شدند و عده‌ی زیادی به شهادت رسیدند. اگر مقاومت شخص رسول اکرم ﷺ حضرت علیؑ و گروه اندکی از اصحاب نبود، مسلمانان شکست می‌خوردند. آنها سرانجام توانستند قوای خود را جمع کرده و از شکستِ کامل، جلوگیری کنند.

چیزی که بیشتر سبب شد مسلمانان روحیه‌ی خویش را از دست دهند، شایعه‌ی کشته شدن رسول اکرم ﷺ بود. این شایعه، روحیه‌ی مسلمانان را ضعیف کرد و بر عکس به مشرکان قریش، جرأت و نیرو بخشید. سپاهیان قریش همین‌که فهمیدند این شایعه دروغ است و رسول اکرم ﷺ زنده است، همان مقدار پیروزی را مغتنم شمرده، به سوی مکه بازگشتند. گروهی از مسلمانان کشته شده و عده‌ای مجروح، روی زمین افتاده بودند. گروه بسیاری هم وحشتزده و پراکنده شده و جمعیت اندکی نیز در کنار رسول اکرم ﷺ باقی مانده بودند.

مجروحان و فراریان نمی‌دانستند عاقبت کار به کجا کشیده است و آیا رسول اکرم ﷺ زنده است یا نه. در این میان یکی از مسلمانان، از کنار «سعد بن ربيع» که دوازده زخم عمیق برداشته بود، عبور کرد و به او گفت: «شنیده‌ام پیامبر کشته شده است.»



سعد در جواب گفت: «اما خدای پیامبر زنده است و هرگز نمی‌میرد. تو چرا معطلی و از دین خدا دفاع نمی‌کنی؟ وظیفه‌ی ما فقط دفاع از شخص پیامبر نبود که وقتی او کشته شد، کار پایان یافته باشد. ما از دین خدا دفاع می‌کنیم و این وظیفه برای همیشه باقی است.»

از آن سو، رسول اکرم ﷺ اصحاب خود را یک یک صدای می‌کرد تا دریابد چه کسی زنده و چه کسی شهید شده است؛ تا اینکه «سعد بن ربيع» را به یاد آورد و فرمود: «چه کسی حاضر است از سعد برای من خبر بیاورد؟» یکی از انصار گفت: «من حاضرم.» و بلا فاصله رفت و سعد را در میان کشتگان یافت؛ اما هنوز اندک رمی در او بود.

به او گفت: «پیامبر مرا فرستاده تا از تو خبر بیرم که زنده‌ای یا شهید شده‌ای؟»

سعد گفت: «سلام مرا به پیامبر برسان و بگو زندگی سعد رو به پایان است. بگو که خداوند بهترین پاداش‌ها را که شایسته‌ی پیامبران است، به تو ببخشاید و نیز از جانب من به انصار بگو: عذری نزد خدا نخواهید داشت اگر به پیامبر خدا آسیبی برسد و شما جان در بدن داشته باشید.» هنوز مرد انصاری از کنارش دور نشده بود که سعد، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اُحد: نام کوهی در نزدیکی مدینه است که جنگ سختی در آنجا میان مسلمانان و مشرکان و کفار مکه روی داد.

انصار: یاران پیامبر که در مدینه ساکن بودند.

به یاد آوردن: به خاطر آوردن؛ مطلب فراموش شده‌ای را در ذهن حاضر کردن

تخلّف: نافرمانی؛ سرپیچی

جان به جان آفرین از دنیا رفتن؛ مُردن؛ رحلت کردن

تسليیم کردن:

جرأت: شهامت؛ جسارت

جلوگیری کردن: مانع شدن؛ منع کردن

دگرگون شدن: تغییر کردن؛ عوض شدن

رمق: ۱. باقیمانده‌ی جان ۲. توان؛ نیروی کم

روحیه: ۱. مجموعه‌ی حالات روانی یک فرد ۲. حالت عاطفی شخص، مانند نشاط، امیدواری و...

روحیه‌ی خود را از احساس ضعف و نامیدی کردن؛ ترسیدن

دست دادن:

شایعه: خبری که بین گروهی پخش شده و عموماً نادرست و دروغ است.

عذر: بهانه‌ی (عذر نداشتن: دلیل مورد قبول نداشتن)

عمیق: دارای عمق؛ ژرف (زمخ عمیق: جراحت شدید)

غافلگیر شدن: به طور ناگهانی و بی‌خبر در یک موقعیت قرار گرفتن

غفلت: بی‌خبری؛ سهل‌انگاری؛ بی‌توجهی

غم‌انگیز: ناراحت‌کننده؛ چیزی که سبب غم می‌شود.

弗ار: دور شدن با عجله از کسی یا جایی که عموماً به سبب احساس

ترس و نامنی می‌باشد.

قُوا: (جمع قوه) نیروها

حادته؛ واقعه؛ رویداد	ماجرا:
(جمع مشرک) کسانی که برای خدا شریک قائل هستند.	مشرکان:
۱. بیکار و بلا تکلیف ۲. منتظر	معطل:
غنیمت شمردن؛ ارزشمند دانستن	مغتمن شمردن:
مجبور کردن	وادر کردن:
چار ترس شدید؛ ترسیده	وحشت زده:



### نکته‌ها

به این جمله‌ها توجه کنید:

این شایعه به مشرکان قریش، جرأت و نیرو بخشدید.

پدرم، بخشی از ثروتش را به فقرا بخشدید.

ما از خدا می‌خواهیم که گناهان ما را ببخشد.

در جمله‌های بالا مصدر «بخشیدن» در معانی گوناگون به کار رفته است:

در جمله‌ی اول «بخشید» به معنای «داد» به کار رفته است.

در جمله‌ی دوم، به معنای «دادن چیزی به کسی، بدون دریافت چیزی در مقابل آن» استفاده شده است.

در جمله‌ی سوم به معنای «عفو کردن» آمده است.

## «مهاجر و انصار»

در صدر اسلام مردم مدینه از دو نژاد عرب و یهود بودند که بر سر قدرت، درگیری و نزاع داشتند. عرب‌های مدینه که از فشار یهود و جنگ و خونریزی خسته شده بودند به دنبال راه نجات می‌گشتند که نام حضرت محمد ﷺ و دین اسلام را شنیدند؛ دینی که دستورات جذابی، چون دعوت به صلح، برادری و برابری داشت؛ بنابراین شش نفر را به مکه خدمت حضرت فرستادند تا درباره‌ی پیامبر جدید، اطلاعات کسب کنند. پیامبر ﷺ «صعب بن عمیر» را به همراه یکی دیگر از اصحاب خود به مدینه فرستادند تا اسلام و قرآن را به مردم مدینه یاد دهند. در نتیجه‌ی تبلیغات این دو نفر در سال بعد، هفتاد و سه نفر زن و مرد با رسول خدا ﷺ پیمان بستند که با تمام وجود از حضرت حمایت کنند. کم‌کم زندگی در مکه بر مسلمان‌ها طاقت‌فرسا شد. آنان به فرمان رسول خدا ﷺ رهسپار مدینه شدند و مدتی بعد، در اوّل ماه ربیع الاول، خداوند متعال پیامبر را از توطئه‌ای بزرگ که نقشه‌ی قتل پیامبر به‌وسیله‌ی قریش بود، آگاه کرد. پیامبر ﷺ تصمیم به هجرت گرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام در جای ایشان خواهد تا دشمنان متوجه هجرت ایشان نگردند. پیامبر ﷺ هجرت کرد و نزدیک مدینه در دهکده‌ی قباء منتظر ماند تا حضرت علی علیه السلام و فاطمه‌ی زهراء علیه السلام به ایشان پیونددند...

بعد از این واقعه کسانی که از مکه به مدینه هجرت نمودند، «مهاجر» نامیده شدند و کسانی که اهل مدینه بودند و پیامبر ﷺ و مهاجران را یاری کردند، «انصار» خوانده شدند. انصار، مسلمانان مهاجر را در خانه‌های خود جای دادند و هر چه داشتند با آنها تقسیم کردند.

هشت ماه پس از هجرت، رسول خدا ﷺ برای ایجاد انس و الفت بیشتر میان مهاجر و انصار، پیوند برادری ایجاد کرد تا در راه حق، یکدیگر را یاری دهند؛ اینان حدود سیصد نفر بودند که نیمی از آنها مهاجر و نیمی انصار بودند. در پایان نیز پیامبر ﷺ بین خود و علی بن ابی طالب علیه السلام عقد برادری خواندند و فرمودند: «آنتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ تو در دنیا و آخرت، برادر من هستی.



## دَرْس سُوم

### ضرب المثل

روزی پادشاهی با همراهان خود به شکار می‌رفت. در راه، دهقان پیر و فرتوقی را دید که نهال گردو می‌کاشت. به طرف او رفت و گفت: «مگر نمی‌دانی که سال‌ها طول می‌کشد تا درخت گردو ثمر دهد؟ پس این، چه رنج بیهوده‌ای است که می‌بری؟» دهقان گفت:

دِيگرانِ کاشتنِد و ما خورديم      ما بکاريم و دِيگرانِ بخورند

جمله‌ای که این دهقان گفت، مورد قبول و پسند مردم قرار گرفته است. در زبان فارسی به این‌گونه جمله‌های کوتاه و شیرین، «مثال» یا «ضرب المثل» می‌گویند و چون ذهن خواننده و شنونده با این‌گونه جمله‌ها آشناست، خیلی زود مقصود گوینده را درک می‌کند. بنابراین، گاهی ضرب المثل از حرف‌ها و نوشته‌های طولانی، مؤثرتر می‌باشد.

به مثل‌های زیر دقّت کنید:

- ﴿ بزرگی به عقل است نه به سال. ﴾
- ﴿ چرا عاقل کُند کاری که باز آرد پشیمانی؟ ﴾
- ﴿ عالم بی عمل به چه مائد؟ به زنبور بی عسل! ﴾
- ﴿ مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. ﴾
- ﴿ آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. ﴾

بعضی از این مثل‌ها از آثار شاعران و نویسندگان بزرگ، بر سر زبان‌ها افتاده است. مانند:

ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان! (سعدی)  
در نومیدی بسی امید است      پایان شب سیه، سپید است  
(نظمی)

توانا بُود هر که دانا بُود (فردوسی)

گوینده‌ی بسیاری از مثل‌ها معلوم نیست، ولی این مثل‌ها نتیجه‌ی اندیشه‌ی مردمان هر دوره‌اند و مردم، بسیار از آنها استفاده می‌کنند.

بعضی از مثل‌ها داستانی دارند که شنیدنی است؛ برای مثال به داستان این ضربالمثل «هنوز دو قورت و نیمش باقی است» توجه کنید:

می‌گویند روزی حضرت سلیمان ﷺ از خداوند بزرگ خواست تا قدرتی به او بدهد که زبان همه‌ی جانوران را بفهمد و بتواند بر آنها فرمانروایی کند. خداوند بزرگ این قدرت را به او داد. سپس حضرت سلیمان ﷺ از خداوند متعال اجازه خواست که میهمانی بزرگی ترتیب دهد و همه‌ی موجودات را به ناهار دعوت کند. خداوند متعال فرمود: «این کار در قدرت تو نیست»؛ اما حضرت سلیمان ﷺ اصرار کرد و سرانجام خداوند بزرگ خواسته‌اش را پذیرفت.

حضرت سلیمان ﷺ با کوشش بسیار، برای هر موجودی غذای مناسبی فراهم آورد. نزدیک ظهر، اوّلین مهمان که یک نهنگ بود، سرش را از آب بیرون آورد و تمام غذاهایی را که حضرت سلیمان برای مهمان خود آماده کرده بود، یکجا بلعید. حضرت سلیمان با تعجب پرسید:

«چگونه غذای همه‌ی مهمان‌ها را خوردی؟» نهنگ گفت: «خداوند عالم برای من، روزی سه قورت غذا معین کرده است. آنچه من در اینجا خوردم،

نیم قورت از غذای روزانه‌ام بود؛ بنابراین هنوز دو قورت و نیم آن باقی است!» در اینجا بود که حضرت سلیمان فهمید «روزی دادن به موجودات روی زمین، کار انسان‌ها نیست»؛ بلکه این کار مهم، فقط در توان پروردگار جهانیان است. این مَثُل در فارسی زمانی منعقد می‌شود که هر چقدر هم به کسی لطف و محبت کنیم او باز هم توقع دارد و می‌خواهد به او لطف بیشتری بشود. مثل‌ها، مانند افسانه‌ها و حکایت‌ها، آینه‌ی تمام‌نمای اندیشه، ذوق، آداب و رسوم و عادت‌های جامعه هستند که با مطالعه‌ی مثل‌های رایج یک سرزمین می‌توان به چگونگی این آداب و رسوم، اندیشه‌ها و عقاید پی برد. مثل‌ها بیشتر برای تأکید بر اصول اخلاقی است و مردم را به رفتار و کردار پسندیده متوجه می‌سازند و از رفتار و کردار ناپسند بر حذر می‌دارند. هر مثل اخلاقی در حقیقت یک درس اخلاق به شمار می‌رود.



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

۱. آینه‌ای که تمام بدن در آن دیده می‌شود ۲. (مجاز) هرچیزی که نشان‌دهنده‌ی چیزی به طور کامل باشد. در این درس به معنای دوم آمده است.

آینه‌ی تمام‌نما:

داستان خیالی و غیرواقعی

افسانه:

بازآورده؛ برگرداند (بازآوردن: برگرداندن)

بازآرد:

موضوع سخن دیگران واقع شدن؛ مشهور شدن در میان مردم

بر سر زبان افتادن:

دور کردن؛ پرهیز دادن

بر حذر داشتن:

قورت دادن؛ غذا را یک مرتبه فرو دادن

بلعیدن:

محسوب شدن؛ در نظر گرفته شدن

به شمار رفتن:

پشیمان بودن؛ ناراحت شدن و بازگشت از کاری که انجام شده یا

پشیمانی:

سخنی که گفته شده.

برگزار کردن؛ برپا کردن

ثمر:

میوه؛ نتیجه

ذوق:

سلیقه؛ قدرت فهم زیبایی‌ها و لذت بردن از آنها

رایج:

آنچه که عمومی شده؛ متدال

سالخورده؛ ناتوان و از کار افتاده

فترتوت:

درختچه‌ای که تازه کاشته شده است.

نهال:



## نکته‌ها

### تضاد (طباق)

در علم بدیع، آوردن دو کلمه‌ی متضاد با هم در یک شعر یا نثر را «تضاد» یا «طباق» می‌گویند. مانند: واژه‌های «شور» و «بی‌نمک» در ضربالمثل «آشپز که دو تا شده، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.

شور ≠ بی‌نمک

و یا واژه‌های «سیاه» و «سفید» در ضربالمثل «مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.»

سیاه ≠ سفید

زبان آموز گرامی: آیا می‌توانید چند نمونه از ضربالمثل‌های کشور خودتان را همانند مثال‌های بالا بنویسید؟

### ضرب المثل

«رطب خورده، منع رطب چون کند؟!»

طفلی، بسیار خرما می‌خورد. مادرش او را نزد پیامبر ﷺ برد و عرض کرد: «به این طفل بفرمایید، خرما نخورد.»

پیامبر ﷺ فرمود: «امروز برو و فردا باز آی!»

روز دیگر زن باز آمد. حضرت به کودک فرمود: «خرما نخور.»

زن گفت: «یا رسول الله! چرا دیروز به او نفرمودید؟»

حضرت فرمودند:

«دیروز خودم خرما خورده بودم و حرفم در او تأثیر نداشت؛ چرا که رطب خورده، منع رطب چون کند؟!» (مثل آباد، ج ۱، ص ۸۳ کاوشه در امثال و حکم)

اگر کسی خودش کار بدی را انجام دهد معمولاً نمی‌تواند دیگران را از آن کار نهی کند.

مثلاً کسی که سیگاری است به دیگران بگوید سیگار نکشید. به او می‌گویند: رطب خورده،

منع رطب چون کند؟!

\* \* \* \*

«از این ستون تا آن ستون فَرَجِ است»

مردی محکوم به مرگ شده بود. چوبه‌ی دار را آماده کردند. قبل از این که طناب دار را به گردنش بیندازند، آخرین آرزویش را پرسیدند.

گفت: «اگر امکان دارد، چوبه‌ی دار را از این ستون به آن ستون کناری بیندید، همه از خواسته او، شگفتزده شدند.

چوبه‌ی دار را به ستون بعدی بستند و طناب دار را به گردنش انداختند. همین‌که خواستند او را اعدام کنند، ناگهان سواری از مأموران حکومتی سررسید و گفت: «این مرد بی‌گناه است، آزادش کنید.» محکوم در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، فریاد می‌زد «نَحْفَتُم، از این ستون تا آن ستون فرج است.»

(کیمیای سعادت، ابوحامد غزالی، باب چهارم، ص ۸۰۶)



## درس چهارم

### صحابی بزرگ پیامبر اعظم

در انتظار نشسته بود تا برادرش از مکه بازگردد و دربارهی مردی که می‌گوید: «پیامبر خدا هستم»، اطلاعاتی از او بگیرد؛ ولی بعد از بازگشت برادر و صحبت با او، نتوانست «حقیقت» را دریابد. بنابراین تصمیم گرفت که خودش به مکه برود و تحقیق کند.



او مقداری آب و آذوقه برداشت و راهی مکه شد. وقتی به آنجا رسید، محیط شهر را پر از وحشت و اختناق دید. چون هر کس نام پیامبر ﷺ را می‌برد یا با او ملاقات می‌کرد، دستگیر و شکنجه می‌شد. بنابراین یکسره به

«مسجدالحرام» رفت و از دور به گفت و گوها گوش داد تا نشانی از «او» بیابد؛ اما چیزی به دست نیاورد. طولی نکشید که جوانی از کنارش گذشت و نگاهی پرمعنا به او کرد و رد شد. نگاه جوان در دلش امیدی برانگیخت. خواست چیزی بپرسد؛ اما جرأت نکرد. بنابراین همانجا خوابید.

روز بعد نیز مانند روز اول گذشت؛ ولی نشانه‌ای نیافت. شب، بعد از خوردن چند لقمه می‌خواست بخوابد که همان جوان آمد و با لبخندی به او گفت: «بهتر است به منزل ما بیایی و شب را آنجا استراحت کنی». بی‌درنگ برخاست و به منزل جوان رفت. در راه از او پرسید: «ممکن است به من بگویی برای چه کاری به این شهر آمده‌ای؟» مرد گفت: «آیا می‌توانی کمکم کنی؟» جوان پاسخ داد: «عهد می‌کنم هر کاری که بتوانم، برایت انجام دهم.» مرد گفت: «چندی است در قبیله‌ی خود، سخن از مردی می‌شنوم که در مگه خود را «پیامبر خدا» معرفی کرده. می‌خواهم او را ببینم و در کارش تحقیق کنم. آیا می‌توانی مرا راهنمایی کنی؟ نظر تو درباره‌ی او چیست؟» آن جوان که کسی جز «علی بن ابی طالب علیه السلام» نبود، گفت: «صبح زود تو را پیش او خواهم برد و بدان که آنچه او می‌گوید، درست است.

صبح فردا آن مرد و علی علیه السلام به قصد منزل پیامبر علیه السلام از خانه بیرون آمدند. در آنجا او با پیغمبر اکرم علیه السلام صحبت کرد، به آیات قرآن گوش داد و آثار پیامبری را در وجود حضرت محمد علیه السلام مشاهده کرد؛ سپس با میل و اشتیاق ایمان آورد و مسلمان شد.

او با رسول خدا علیه السلام پیمان بست که تا زنده است در راه خدا از هیچ خطری پروا نکند و سخن حق بگوید، هر چند برای مردم ناگوار باشد. آنگاه به دستور رسول خدا علیه السلام راهی قبیله‌ی خود شد تا آنها را به دین اسلام دعوت کند؛ اما

قبل از آنکه از مکه خارج شود به مسجدالحرام رفت و بر تخته سنگی ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: «أشهدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ...»؛ گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه، خدایی نیست و گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست.

مکیان با شنیدن این شعار بر سر او ریختند و تا می‌توانستند او را کتک زندند. عباس عمومی پیامبر، او را نجات داد و با سر و روی خونین از مسجدالحرام بیرون برد. آن روز او در مکه استراحت کرد و فردای آن روز عازم قبیله‌اش گردید؛ اما قبل از بیرون رفتن از مکه با خود گفت: «بگذار این مردم نادان، سخن حق را بشنوند؛ هرچه بادا باد!» سپس به مسجدالحرام برگشت و بالای همان تخته سنگ، شعار دیروز را تکرار کرد. بار دیگر بتپرستان بر سرش ریختند و اگر عباس نرسیده بود، زیر مشت و لگد آنان، جان می‌سپرد. این صحابی بزرگ پیامبر ﷺ کسی جز «ابوذر عفاری ؓ» نبود، پس از این کار به میان قوم خود رفت و به آموزش و گسترش آیین اسلام پرداخت. پس از هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه، ابوذر ؓ هم به مدینه رفت و از رسول خدا ﷺ و تعالیم اسلام حمایت کرد. او در پایان عمر به دستور خلیفه‌ی سوم به سرزمین «ربذه» تبعید شد و همانجا در تنها‌ی چشم از جهان فروبست.



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آذوقه:	غذایی که معمولاً در سفر با خود می‌برند.
اختناق:	ایجاد موانع سخت از طرف حکومت برای جلوگیری از آزادی
اطلاعات:	خبرها؛ آگاهی‌ها
بی‌درنگ:	بدون تأخیر و توقف؛ فوری؛ زود
پاسی از شب:	قسمتی از شب
پروا:	بیم؛ ترس؛ هراس
تبعدی:	دور کردن و بیرون کردن کسی از وطن و محل اقامتش؛ مجبور کردن
چندی است:	کسی به اقامت در محلی دیگر
راز:	مدتی است
راهی شدن:	موضوع پوشیده و پنهان؛ سِر
غازم گشتن:	روانه شدن؛ رهسپار شدن
کوله‌بار:	برای رفتن به جایی، حرکت کردن؛ راهی شدن
لقدمه:	باری که در پارچه‌ای می‌پیچند و به پشت می‌گیرند.
مسجدالحرام:	آن مقدار از غذا که در دهان می‌گذارند.
مکیان:	نام مسجدی بزرگ و محترم در شهر مکه که «کعبه» در آن قرار دارد.
ناگوار:	نمطبوع؛ ناخوشايند
هرچه باداباد:	هرچه می‌خواهد بشود، بشود.
همواره:	دائم؛ همیشه؛ پیوسته
یکسره:	پیوسته؛ بی‌وقفه؛ بی‌درنگ



## نکته‌ها

لطفاً به فعل جمله‌های زیر توجه کنید.

۱. نگاه جوان در دل ابودر امیدی برانگیخت.
۲. خداوند پیامبران را برای هدایت انسان‌ها برانگیخت.
۳. او حسّ احترام به بزرگتر را در دوست خود برانگیخت.
۴. مردگان در روز قیامت برای جزای اعمال خویش، برانگیخته می‌شوند.

آیا فکر می‌کنید «برانگیختن» در همه‌ی جمله‌های بالا به یک معنی آمده است؟

۱. در این مورد تحقیق کنید و جلسه‌ی بعد در کلاس معنی هر کدام را بیان کنید.

## تحقیق و تفکر در دین خدا

قال الامام موسی بن جعفر الكاظم علیه السلام:

تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ الْفِقَهَ مَفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَتَسَامُ الْعِبَادَةِ وَالسَّبَبُ إِلَى  
الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتُبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَفَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ  
كَفَضْلُ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَمَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلاً.<sup>۱</sup>

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

در دین خدا تفکه کنید، زیرا تحقیق و تفکر، کلید رسیدن به حقیقت‌های پنهان و  
کمال عبادت و بندگی است و باعث رسیدن به جایگاه‌های بلند و مقام‌های بزرگ  
در دین و دنیا می‌شود و برتری فقیه و دین‌شناس نسبت به عابد مانند برتری  
خورشید نسبت به ستارگان است و خداوند از اعمال کسی که در دین خود، تحقیق  
و تفکر نکند راضی نیست.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در این کلام شریف خود، چند نکته‌ی مهم را یادآوری می‌کند:

۱. بر همه‌ی انسان‌ها لازم است در دین خدا تحقیق و تفکر کنند.
۲. تفکه در دین فایده‌های ارزشمندی دارد؛ مانند: رسیدن به حقیقت‌ها، فریب ظاهر را  
نخوردن و رسیدن به مقام‌ها و درجات عالی.
۳. فرق بسیار زیادی بین «فقیه» و «عبد» (که از دین فقط گوشه‌نشینی و عبادت را می‌داند)  
وجود دارد و بهره‌ی این دو گروه برای اجتماع و انسان‌ها با هم قابل مقایسه نیست.
۴. از همه مهم‌تر اینکه خداوند متعال عملی را می‌پذیرد که از روی فکر و تحقیق باشد؛ نه  
اینکه انسان، کورکورانه هر دین و مذهب و فرهنگی را قبول کرده و پیروی نماید.

---

۱. میزان الحکمة، ج ۱۰، ص ۴۶۸۸، ح ۱۶۱۱۲۶.



## درس پنجم



### چشمه و سنگ

به ره گشت ناگه به سنگی دچار	جدا شد یکی چشمه از کوهسار
گرم کرده، راهی ده، ای نیکبخت!	به نرمی چنین گفت با سنگ سخت:
زدش سیلی و گفت: دور ای پسر!	گران سنگ تیره دل سخت سر
کهای تو که پیش تو جنبم ز جای؟	نجنییدم از سیل زورآزمای
به کندن در استاد و ابرام کرد	نشد چشمه از پاسخ سنگ، سرد
کز آن سنگ خارا رهی برگشود	بسی کند و کاوید و کوشش نمود
به هر چیز خواهی، کما هی رسید	ز کوشش به هر چیز خواهی رسید
که از یأس، جز مرگ ناید به بار	برو کارگر باش و امیدوار
شود سهل پیش تو دشوارها	گرت پایداری است در کارها

شعر از: ملک الشعراي بهار



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

پا فشاری؛ اصرار؛ سماجت	ابرام:
در راه	به ره:
با مهربانی؛ با ملایمت؛ با خوش‌رفتاری؛ مهربانانه	به نرمی:
کسی که در دلش رحم، عطوفت و مهربانی وجود ندارد.	تیره‌دل:
حرکت کردن؛ تکان خوردن؛ لرزیدن	جنیبدن:
جایی که آب از زمین بیرون بیاید.	چشممه:
نوعی سنگ بسیار سخت	خارا:
گرفتار؛ مبتلا	دچار:
ایستادگی کرد	در استاد:
سخت؛ مشکل (دشوارها: دشواری‌ها؛ کارهای سخت)	دشوار:
پر زور و قوی؛ پهلوان؛ نیرومند	зорآزمای:
لジョج؛ لجباز	سخت‌سر:
سنگ محکم و مقاوم	سنگ سخت:
ضربهایی که با کف دست بر صورت کسی زده می‌شود	سیلی:
بزرگواری؛ جوانمردی؛ بخشنده‌گی؛ احسان	کرم:
که از آن	کزان:
چنان که هست؛ آن‌طور که سزاوار و شایسته است.	کماهی:
در اینجا به معنای بیرون آوردن خاک از زمین و ایجاد گودال	کندن:
که هستی؟ چه کسی هستی؟	که‌ای:
سنگ درشت و سنگین	گران‌سنگ:
(مخفّف ناگاه) ناگهان؛ بی‌خبر	ناگه:
به بار نیاید؛ حاصل نمی‌شود.	ناید به بار:
خوشبخت؛ سعادتمند	نیک‌بخت:
ناامیدی	یأس:



## نکته‌ها

### نکته‌ی (۱):

در کتاب ششم به‌طور خلاصه با مثنوی آشنا شدیم؛ «مثنوی» قالبی از شعر پارسی (فارسی) است که تمام بیت‌های آن، در یک وزن سروده شده و هر بیت آن دارای قافیه‌ای مستقل است؛ یعنی هر مصراع آن با مصراع مقابل خود، هم‌قافیه است و چون هر بیت، دو قافیه دارد، این نوع شعر را «مثنوی» می‌گویند. تعداد بیت‌های مثنوی محدود نیست و به همین علت، بیشتر از این نوع شعر برای بیان حوادث تاریخی و داستان‌پردازی‌ها استفاده می‌شود.

مثنوی و رباعی از قالب‌های شعری است که از ایران به سایر کشورها رفته و بعدها دیگران به این شیوه اشعاری سروده‌اند.

شاعران ایرانی در زمینه‌های حماسی، اخلاقی و مانند آن، مثنوی‌های بزرگی به وجود آورده‌اند.

بهترین تقسیم برای مثنوی، کوتاه یا بلند بودن آن است. مثنوی کوتاه بیشتر برای بیان یک داستان کوتاه یا حکایت و... استفاده می‌شود و بیت‌های آن از یک بیت تا بیست بیت (گاه تا صد بیت) می‌رسد؛ اما مثنوی‌های بلند، داستان‌های دامنه‌دار و بلندی را در خود جای می‌دهند که گاه به چند هزار بیت می‌رسند. بلندترین و طولانی‌ترین کتابی که به شیوه‌ی مثنوی سروده شده است، کتاب «شاهنامه» اثر حکیم «ابوالقاسم فردوسی» است که در حدود ۶۰ هزار بیت دارد.

### نکته‌ی (۲):

#### واژه‌های بیان استثنای:

در فارسی برای استثنای از واژه‌های «جز»، «غیر از» و «مگر» استفاده می‌شود؛ مانند: امروز جز علی همه به کلاس آمدند.

همه‌ی طلبه‌ها اهل آسیا هستند مگر محمد که اهل آفریقا است.

در متن‌های امروزی بیشتر از ترکیب «به جز» برای استثنا استفاده می‌شود.

لله من به جز کتاب اول، تمام کتاب‌های مرکز آموزش زبان فارسی را خواندم.

لله (امیر المؤمنین) لقب کسی نمی‌باشد به جز علی بن ابی طالب (علیه السلام)

توجه: جزء به معنی بخش، عضو و یا مقداری از کل یک مجموعه است و نباید با جز که برای استثنای بکار می‌رود اشتباه شود.

﴿﴾ او جزء مأموران پلیس، است.

→ جزئی، از کتاب را خواندم.

⇒ خدایا، ما را جزء سربازان امام عصر عَلِيٌّ الْمُهَاجِرُ قرار بده.

## «امید فقط به خدا»

حسین علوان روایت می‌کند:

در مجلسی داشم می‌آموختم و پولم تمام شده بود. یکی از دوستانم گفت: «برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟» من گفتم: «به فلان شخص.» او گفت: «پس به خدا سوگند! نیازت برآورده نشود و به آرزویت نرسی و به خواستهات دست نیابی.» گفتم: «از کجا می‌گویی؟»

گفت: از امام صادق علیه السلام شنیده‌ام که خداوند کریم می‌فرمایند:

به عزّت و بزرگی و شرف و چیرگی ام بر عرش سوگند! که رشته‌ی امیدواران به غیرخودم را با نامیدی پاره می‌کنم. در نزد مردم، لباس خواری بر او می‌پوشانم و او را از نزد خودم و از احسانم دور می‌کنم. آیا در سختی‌ها به غیر «من» امید می‌بنند؟! در حالی که سختی به دست من است. آیا به «غیر من» امیدوار می‌شود و در فکرش در خانه‌ی غیر مرا می‌کوبد؟! در حالی که کلید درها به دست من است و در من برای کسی که مرا بخواند، گشوده است و آن درهای دیگر بسته است! چه کسی در گرفتاری‌هایش به من امید بسته و من نامیدش کرده‌ام و چه کسی در کار بزرگی به من امیدوار شده و من امیدش را بریده‌ام؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خود نگاه می‌دارم؛ ولی آنان به آن راضی نمی‌شوند. من آسمان‌هایم را از کسانی که از تسبیح گفتن برای من خسته نمی‌شوند پر کرده، به آنان فرمان داده‌ام که درهای میان من و بندگانم را نبندند، ولی این بنده‌ها به سخن من اعتماد نمی‌کنند. آیا انسان نمی‌داند که هر مصیبتی که بر او وارد می‌شود کسی جز من یا پس از اجازه‌ی من نمی‌تواند آن را بطرف کند؟! پس چه شده که از من غافل است؟

چیزی را که نخواسته بود، به احسانم به او دادم؛ سپس از او گرفتم؛ ولی او سراغش را از غیر من گرفت. آیا گمان می‌کند من که پیش از خواستن و طلب کردنش می‌دهم! هنگامی که بخواهد و طلب کند، پاسخ نمی‌دهم؟! آیا من بخیلم که بنده‌ام مرا بخیل

می‌شمارد؟! مگر احسان و بخشش از من نیست؟ مگر گذشت و رحمت به دست من نیست؟ مگر من جایگاه آرزوها نیستم؟ پس چه کسی غیر از من می‌تواند آرزوها را قطع کند؟ آیا آنان از اینکه به غیر من امیدوار می‌شوند، نمی‌هراسند؟!  
اگر اهل آسمان‌ها و زمین، همگی آرزویی بکنند و من به هر کدام از آنها به اندازه‌ی امیدشان عطا کنم، از فرمانروایی ام ذره‌ای کم نشود؛ چگونه کم شود در حالی‌که من سرپرست آنها هستم! پس وای بر نامیدان از رحمتم! و بدا بر کسانی که از من نافرمانی کرده و پروا نکنند!

(أصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۱)





## درس ششم

### درسی از نهج البلاغه

زمانی که امیر مؤمنان، علی<sup>علیه السلام</sup> استاندارانی را به شهرهای مختلف می‌فرستاد، برنامه‌ی کار آنان را هم در فرمانی مشخص می‌فرمود.  
قسمت‌های ساده شده و کوتاهی از فرمان امام علی<sup>علیه السلام</sup> به مالک آشتر،  
فرماندار مصر را با هم می‌خوانیم:

این فرمانی است که بنده‌ی خدا، علی، برای «مالک» می‌نویسد و به موجب آن، فرمانداری سرزمین مصر را به او می‌سپارد و سپاه اسلام را تحت فرمان او درمی‌آورد.

در این فرمان، بیش از همه‌چیز مالک را به پرهیزکاری و اطاعت خداوند وصیت می‌کنم و از او انتظار دارم که در اجرای اوامرِ الهی، لحظه‌ای فروگذار نکند و خاطرنشان می‌کنم که سعادت هر دو جهان به رضای خداوند می‌سیر شود؛ آنچنان که بی‌خشندی او، هیچ پرستشی مورد قبول نخواهد بود.  
ای مالک! بر غصب و خواهش دل خویش، پای بگذار و از آنچه بر تو حلال نیست، بپرهیز و در داوری کاملاً بی‌طرف و حق طلب باش.  
ای مالک! ملت را با چشمی پراعطفه و سینه‌ای لبریز از محبت بنگر.

ای فرمانروای مصر! زیردستان تو از دو گروه بیرون نیستند؛ یا هم‌دین تواند  
یا با تو همنوع و هم‌جنسند.

ای مالک! همچنان که تو را در زندگی لغزشی در پیش است، مردم نیز بدون  
لغش نخواهند بود؛ پس باید در آنان چنان بنگردی که توقع داری خداوند در تو  
بنگرد.

ای مالک! تو بر مصر حکومت می‌کنی و امیر مؤمنان بر تو؛ ولی پروردگار  
بی‌همتا، بر همه‌ی ما.

ای مالک! انصاف و عدل، سرلوحه‌ی برنامه‌ی حکومت است. دادگاه،  
خانه‌ی ملت است و قانون، حق عموم و اسلام مُناذی آزادی و مساوات.  
چاپلوسان شناگو را از خود دور بدار؛ زیرا آن ناکسان، همیشه طالب نعمت و  
آسایشند و در روز سختی تو را به چنگ بلا سپارند و خود به گرد دیگری  
حلقه زند.



ای مالک! با تمام وسایلی که در اختیار داری و با آخرین نیرویی که در جان توست، در راه سعادت ملت و رضایت جامعه بکوش.

ای مالک! همان‌گونه که ملت برای توست، تو نیز برای ملت باش.

تو را به استفاده از اندیشه‌ی خیراندیشان و انسان‌های صالح، سفارش می‌کنم. با «بخیل» مشورت مکن؛ زیرا او تو را از گشاده‌دستی باز دارد. «ترسو» را در مجلس شورای خویش، راه مده چون او هم خود می‌ترسد و هم کوشش می‌کند تا پایه‌ی تصمیم و اراده‌ی اهل مشورت را سست کند. با «حریصان» و «مال‌اندوزان» همنشین مباش که این جماعت، همواره سخن از سود شخصی گویند و تو را به ظلم و ستم در راه کسب مال تشویق کنند.

ای مالک! تو می‌توانی از میان خردمندان قوم، وزیرانی کارآزموده و لایق انتخاب کنی که دامنشان پاک باشد و دست پرهیزکار آنها به مال مستمندان دراز نشده باشد.

ای فرماندار! اعمال کارکنان حکومت خود را بازرگانی کن. مبادا که در حکومت تو، خادم و خائن یکسان باشند؛ زیرا خدمتی که در ازای خدمت خود مزد و مرحمت نبینند، دلسرب و بی‌قید می‌گردد؛ خائنی هم که جزای خیانت خود را به حد کمال نیابد، کردار رشت خویش را با جرأت بیشتری تکرار می‌کند.



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

برترین مقام دولتی در استان؛ کسی که از طرف دولت برای اداره‌ی استان انتخاب می‌شود.	استاندار:
فرمانروا و پیشوای مؤمنان (لقب ویژه‌ی حضرت علی <small>علی‌الله</small> ) (جمع امر) دستورها؛ فرمان‌ها	امیرمؤمنان: اوامر:
خسیس؛ تنگ‌نظر (مقابل سخی؛ سخاوتمند) کسی را در سختی و بلا رها کردن	بخیل: به چنگ‌بلا سپردن:
بی‌نظیر؛ بی‌مانند پر مهر و محبت	بی‌همتا: پر عاطفه:
انتظار داشتن مدح؛ ستایش	توقع داشتن: ثنا:
چرب‌زبان؛ کسی که با تعریف بی‌جا از دیگری، می‌خواهد او را فریب دهد.	چاپلوس:
پنجه و مجموعه‌ی انگشتان دست انسان یا جانوران	چنگ:
عزّت؛ احترام	حرمت:
خیانتکار	خائن:
خدمتگزار	خادم:
یادآوری کردن؛ تذکر دادن در برابر؛ در مقابل	خاطرنشان کردن: در ازا:
۱. نامید؛ مأیوس ۲. بی‌میل و رغبت	دلسرد:
(جمع زیردست) کسانی که مقام و مرتبه‌ای کمتر از دیگری دارند و از او دستور می‌گیرند.	زیردستان:
سرمشق؛ الگو؛ نمونه	سرلوحه:
کوتاهی کردن در انجام کار؛ قسمتی از کاری را انجام ندادن	فروگذار کردن:
خطا؛ اشتباه	لغزش:

مال اندوز:	کسی که به جمع آوری مال و ثروت علاقه‌مند است و در راه گردآوری آن می‌کشد.
مرحومت:	لطف؛ مهربانی
مستمند:	تهییدست؛ فقیر
مشخص:	معین؛ معلوم
منادی:	ندادهنده؛ (مجاز) تبلیغ‌کننده
ناکس:	فرومايه؛ پست
وصیت:	توصیه؛ سفارش



## نکته‌ها

لطفاً به جمله‌های زیر توجه نمایید:

۱. امام علی علیهم السلام در فرمانه‌ی برنامه‌ی کار استانداران را مشخص می‌فرمود.
۲. خواهش می‌کنم بفرمایید میوه میل کنید.
۳. حاکم فرمود: مقداری آب بیاورید.
۴. حضرت علی علیهم السلام فرمودند: حکمت گمشده‌ی مؤمن است.

مصدر «فرمودن» در معانی مختلفی کاربرد دارد:

۱. به معنای «کردن» و «نمودن» هنگامی که به عنوان جزء دوم فعل‌های مرکب استفاده شود. مانند: مشخص می‌فرمود در جمله‌ی اول که به معنای مشخص می‌کرد، است.
۲. در زمانی که کسی را به انجام عملی دعوت می‌کنند.

﴿لَهُ﴾ مانند: بفرمایید میوه میل کنید.

۳. به معنای امر کردن و دستور دادن.

﴿لَهُ﴾ مانند: حاکم به افراد خویش فرمود. یعنی امر کرد، دستور داد.

۴. به معنای گفتن و بیان کردن که در مقام احترام به شخص گوینده استفاده می‌شود.

﴿لَهُ﴾ مانند: حضرت علی علیهم السلام فرمود، پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود.

توجه: استفاده از واژه‌ی «فرمود» در تمام موارد برای احترام و اظهار ادب می‌باشد.



## بیشتر بدانیم

### «مالک اشتر»

حدود سی سال قبل از هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه، در روستای «بیشه» از توابع کشور یمن، نوزادی چشم به جهان گشود که نامش را «مالک» گذاشتند. در سال دهم هجرت، حضرت علی علیه السلام از طرف پیامبر ﷺ برای تبلیغ اسلام به یمن رفت که بر اثر آن بسیاری از مردم، مسلمان شدند؛ از آن جمله خاندان «نخ» بودند که مالک هم جزء آنها بود.

با اینکه «مالک اشتر» هیچگاه با پیامبر ﷺ ملاقات نکرده بود ولی آن حضرت درباره‌ی او فرمودند: «إِنَّهُ لَمُؤْمِنٌ حَقًّا»؛ مالک قطعاً مؤمن حقیقی است. مالک علیه السلام در سال ۱۴ یا ۱۵ هـ.ق وارد شهر کوفه شد و پیوسته در خدمت علی ابن ابیطالب علیه السلام بود.

او با به حکومت رسیدن حضرت علی علیه السلام به عنوان فرماندهی سپاه ایشان منصوب شد. حمایت‌های قهرمانانه، بی‌دریغ و پرصلابت او از مولایش حضرت علی علیه السلام (به‌ویژه در جنگ‌های جمل و صفين) سبب شد تا دشمنان مجبور به عقب‌نشینی شوند. از ویژگی‌های مهم او، دو خصلت تولی (دوستی با دوستان خدا) و تبری (دشمنی با دشمنان خدا) بود.

او در عین شجاعت و بی‌باکی، از قلبی بسیار مهربان و پر عاطفه برخوردار بود و هرگز کینه‌ی کسی را به دل نمی‌گرفت.

روزی مالک علیه السلام در بازار کوفه عبور می‌کرد. یکی از بازاریان او را نشناخت؛ مقداری از باقیمانده‌ی سبزی‌ها را به سوی او پرتاب کرد و با تمسخر خنید. مالک علیه السلام بدون آنکه سخنی بگوید، از آنجا گذشت؛ مردی به آن بازاری گفت: «آیا این شخص را که مسخره کردی، می‌شناسی؟»

او گفت: «نه، فکر می‌کنم یک رهگذر فقیر عادی بود.» آن مرد گفت: «او مالک اشتر، سردار بزرگ سپاه علی علیه السلام بود.»

آن مرد ترسان و لرzan به دنبال مالک رفت تا او را در مسجد در حال نماز دید، صبر کرد و پس از نماز به دست و پای مالک افتاد و عذرخواهی کرد.

مالک علیه السلام به او گفت: «سوگند به خدا! به مسجد نیامدم، مگر اینکه برای تو، طلب آمرزش کنم تا خدا تو را بیخشد!»<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام در مقام مالک علیه السلام فرمودند:

«رَحِيمُ اللَّهِ مَالِكًا فَلَقِدْ كَانَ الْأَشْتَرُ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

خداآوند مالک اشتر را رحمت کند؛ او برای من همان‌گونه بود که من برای رسول خدا صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم.»




---

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۷



# دُر هشتم

## دو گفتار از سعدی

### گفتار یکم

وقتی به غرورِ جوانی، بانگ بر مادر زدم؛ دل آزرده به کُنجی نشست و  
گریان همی‌گفت: «مگر خُردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟»



چو دیدش پلنگ افکن و پیلتمن که بیچاره بودی در آغوش من که تو شیر مردی و من پی‌رزن	چه خوش گفت زالی به فرزند خویش! گر از عهد خردیت یاد آمدی نکردی در این روز بر من جفا
---	--

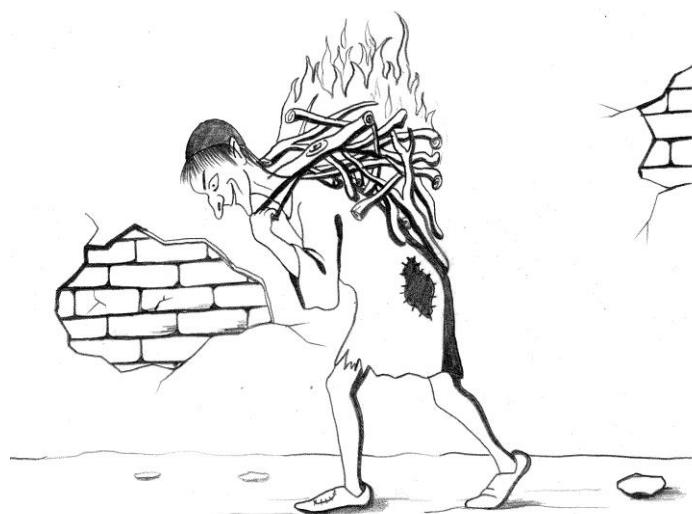
## گفتار دوم

سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردند، شرمزد نشود.

میان دو کس، جنگ چون آتش است  
سخن چین بدبخت، هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگرباره دل  
وی اندر میان، کوربخت و خجل

میان دو تن، آتش افروختن  
نه عقل است و خود در میان سوختن





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

**آتش افروختن:** ۱. روشن کردن آتش ۲. در اینجا به معنای ایجاد فتنه و فساد در میان دیگران می‌باشد.

آغوش:	بغل؛ فضای میان دو بازو و سینه
بانگ:	فریاد؛ صدای بلند
بیچاره:	درمانده؛ ضعیف؛ ناتوان
پلنگ‌افکن:	نیرومند؛ بسیار شجاع و قدرتمند؛ پرزور و قوی
پیلتون:	درشت‌اندام؛ تنومند و زورمند (مانند فیل)
جفا:	ستم؛ ظلم
خجل:	خجالت‌زده؛ شرمنده؛ شرم‌زده
خودی:	کوچکی؛ کودکی
درشتی:	تُندی و خشونت؛ گستاخی
دل‌آزرده:	رنجیده‌خاطر؛ ناراحت؛ غمگین
زال:	پیر و سفیدمو؛ (به‌ویژه زن پیر و سفیدمو)
سخن‌چین:	خبرچین؛ کسی که سخن کسی را به دیگری بگوید تا موجب اختلاف آنان گردد.

شیرمرد:	مرد دلیر و شجاع؛ مرد بی‌باک
عهد:	زمان؛ دوره؛ روزگار
کنج:	گوشه؛ جای نسبتاً خلوت؛ کنار
کوربخت:	بدبخت؛ بیچاره
گریان:	در حال گریه
نه عقل است:	عاقلانه نیست؛ دور از عقل است.
هیزم‌کش:	کسی که هیزم را حمل می‌کند.
یاد آمدی:	به یادت می‌آمد؛ به یاد می‌آوردی

## نکته‌ها



بعضی از واژه‌ها در فارسی ترکیب‌های گوناگون دارند که ممکن است گروهی از آنها در یک معنای یکسان به کار روند و یا برخی معنای جدیدی داشته باشند؛ واژه‌ی «شرم» به معنای خجالت یکی از واژه‌های پر ترکیب می‌باشد؛ مانند:

شرم + آلد ⇐ شرمآلد

شرم + زده ⇐ شرمزده

شرم + سار ⇐ شرمسار

شرم + گین ⇐ شرمگین

شرم + نده ⇐ شرمنده

در مثال‌های بالا «شرمآلد» به معنای عمل آمیخته با خجالت یا حجب و حیا می‌باشد.

مانند نگاه شرمآلد

ترکیب‌های «شرمزده»، «شرمسار»، «شرمگین» و «شرمنده» معنایی یکسان دارند.

مانند: خجالت زده - کسی که از عمل نادرست خود پشیمان است و خجالت می‌کشد.



## بیشتر بدانیم

### «احترام به پدر و مادر»

حضرت موسى ﷺ مشغول مناجات و راز و نیاز با خداوند بود. در آن حال مردی را در سایه‌ی عرش الهی دید، عرض کرد: «خداوند! این مرد کیست که به این مقام بلند رسیده و مشمول این نعمت بزرگ شده است؟» خداوند متعال در پاسخ فرمود:

«هذا كانَ بارًا بِوالديهِ وَ لَمْ يَمْسِ بِالنَّمِيمِ»<sup>۱</sup>

این مرد دارای دو خصلت بود:

۱. نسبت به پدر و مادرش بسیار نیکی می‌کرد.
۲. در مسیر سخنچینی قدم نمی‌گذاشت.

### «احسان به مادر»

زکریا بن ابراهیم، جوان مسیحی که تازه مسلمان شده بود، خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: «مادر پیر و نایینای دارم که مسیحی است.» حضرت فرمودند: «از مادرت مواظبت کن، به او احسان نما و...». هنگامی که زکریا نزد مادرش برگشت، سعی کرد دستورات امام را اجرا کند و بسیار به مادرش مهربانی می‌کرد.

روزی مادر در این باره از او سؤال کرد: «فرزندم! چه چیزی باعث شده که تو این طور به من خدمت و فداکاری می‌کنی؟»

زکریا گفت: «ای مادر! مولای من که از نسل پیامبر خاتم، حضرت محمد ﷺ است، به من امر فرموده که خدمتگزار تو باشم.»

مادر پس از سؤال‌هایی گفت: «ای فرزند! دین اسلام، بهترین دین است؛ پس این دین را به من هم بیاموز تا مسلمان شوم.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۶۶

۲. اصول کافی، ج، ص ۱۶۰ و ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۳، ح ۱۱.



## جابر بن حیان

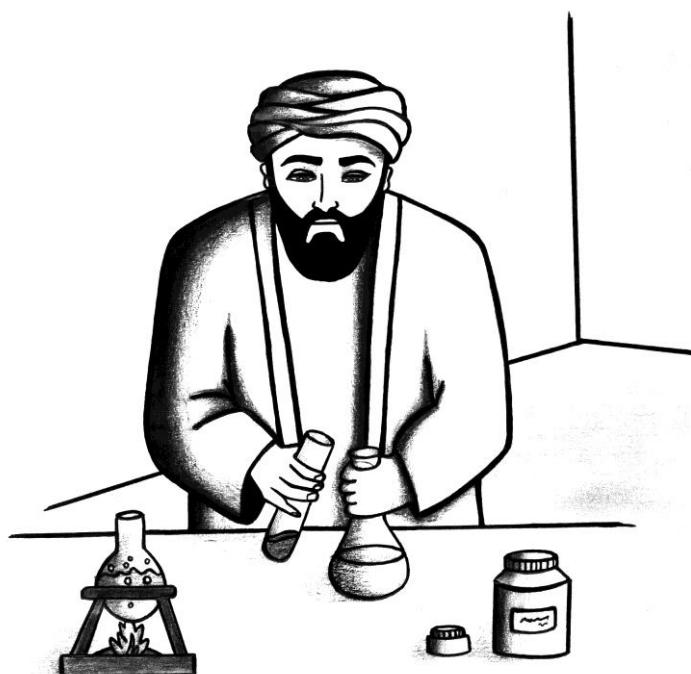
جابر بن حیان، یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان جهان و از درخشان‌ترین چهره‌های جهان اسلام است. او در زمان امام جعفر صادق علی‌الله‌ی زندگی می‌کرد و با پشتکار و علاقه‌ی فراوان در جلسه‌های درس امام حاضر می‌شد و مراحل ترقی و کمال را به سرعت می‌پیمود.

از ویژگی‌های بارز این محقق بزرگ، پشتکار فراوان و قدرت تحمل سختی‌های بسیار بود که در کارهای طاقت‌فرسا از خود نشان می‌داد. همین دو صفت، او را یاری داد تا در اکثر رشته‌های علمی از امام صادق علی‌الله‌ی بهره گیرد و به تحقیق و کندوکاو پردازد. درباره‌ی شخصیت علمی و اسلامی او و پاره‌ای از کارهایی که انجام داده است، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیار نوشته‌اند. بسیاری از تاریخ‌نویسان، تعداد کتاب‌ها و رساله‌های او را بیش از پانصد جلد دانسته‌اند. کتاب‌های وی درباره‌ی موضوعاتی از قبیل فلسفه، احکام، صنایع، تجهیزات جنگی و خواص اشیا است. او همچنین کتاب بزرگی در طب دارد و رساله‌های متعددی در علم شیمی، طب علمی و آزمایشگاهی به رشته‌ی تحریر درآورده است. توجه به این نکته، لازم است که تأییفات و تحقیقات وی، به تجربه‌های دقیق و آزمایش‌های علمی متکی است و همین نکته، ارج و اهمیت تحقیقات و نوشه‌های او را روشن می‌سازد.

روش تجربی جابر از شیوه‌ی همه‌ی دانشمندان معاصرش ممتاز بود. همین روش، او را

به کشف ترکیبات شیمیایی بسیاری از جمله «جوهر گوگرد» (اسید سولفوریک) موفق ساخت و به خاطر تحقیقات و اکتشافات فراوانش، او را به حق، «پدر علم شیمی» خوانده‌اند.

بیشتر آثار و نوشته‌های این دانشمند بزرگ به زبان لاتین و دیگر زبان‌های اروپایی، ترجمه شده و مورد تأیید و استفاده‌ی محققان قرار گرفته است.





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

محل انجام آزمایش یا تحقیق علمی	آزمایشگاه:
(جمع حکم) دستورهای دینی	احکام:
۱. ارزش؛ بهای قیمت ۲. قدر؛ اعتبار	ارج:
کشف کردن؛ آگاهی یافتن و پیدا کردن چیزی که قبلًا وجود داشته است.	اکتشاف:
بیشتر؛ اغلب	اکثر:
آشکار؛ روشن؛ واضح	بارز:
بخشی؛ قسمتی	پاره‌ای:
پایداری و تلاش در انجام کاری؛ همت؛ جدیت	پشتکار:
طی کردن؛ پشت سر گذاشتن	پیمودن:
قبول؛ پذیرش	تأیید:
ابزارها و لوازمی که به ویژه برای مسافرت، جنگ و مانند آنها لازم است.	تجهیزات:
نوشتن؛ نگارش (به رشته‌ی تحریر درآورده است: نوشته است)	تحریر:
صبر و شکیبایی؛ قبول رنج و مشقت	تحمل:
پیشرفت کردن؛ به درجات بالاتر رسیدن	ترفّی:
صورت؛ شخص؛ شخصیت	چهره:
ویژگی‌ها و خاصیت‌های اشیا؛ فایده‌ها و اثرهای چیزها	خواص اشیا:
تابان و روشن؛ قابل توجه و چشمگیر	درخشنان:
کسی که در زمینه‌ی علمی دارای اعتبار یا مقام بالایی است.	شخصیت علمی:
(جمع صنعت) صنعت‌ها، ساخته‌های بشر؛ مانند: صنعت	صنایع:
یخچال‌سازی؛ صنعت فرش؛ صنعت خودروسازی و...	
آنچه توان کسی را از بین ببرد؛ سخت و غیرقابل تحمل	طاقت‌فرسا:
جستجو و بررسی	کندوکاو:

تکیه‌کننده؛ وابسته به	<b>متکی:</b>
پژوهشگر؛ کسی که در مسایل علمی تحقیق، بررسی و مطالعه می‌کند.	<b>محقق:</b>
(جمع مرحله) مرتبه‌ها؛ مرحله‌ها؛ هر یک از قسمت‌ها یا دوره‌های یک کار یا یک چیز	<b>مراحل:</b>
هم‌دوره؛ هم‌عصر؛ دو یا چند تن که در یک زمان زندگی می‌کنند.	<b>معاصر:</b>
دارای امتیاز؛ برگزیده؛ برتر	<b>ممتاز:</b>
(جمع مورخ) تاریخ‌نویسان	<b>مورخان:</b>
نشانه؛ خصلت؛ خصوصیّت	<b>ویژگی:</b>



## نکته‌ها

به این جمله‌ها توجه کنید:

امام خمینی<sup>ره</sup> یکی از بزرگ‌ترین علمای اسلام بود.

امام خمینی<sup>ره</sup> یکی از بزرگ‌ترین عالم اسلام بود.

امام خمینی<sup>ره</sup> یکی از بزرگ علمای اسلام بود.

لطفاً بگویید کدام یک از جمله‌های بالا درست است. چرا؟

بله، جمله‌ی اول درست است و جمله‌های بعد نادرستند؛ چون که در کتاب‌های قبل خواندیم:  
اگر عبارت «یکی از» در جمله باید کلمه‌ی بعد از آن «جمع» می‌باشد.

فاعل + یکی از + واژه‌ی جمع + فعل

یکی از سبب‌ها را خوردم. ✓

یکی از سبب خوردم. ✗

همانطور که مشاهده کردید اگر بخواهیم بین عبارت «یکی از» و کلمه‌ی جمع «صفت»  
بیاوریم، باید از «صفت عالی» استفاده نماییم.

نهاد + یکی از + صفت عالی + واژه جمع + فعل

یکی از بهترین عبادات‌ها نماز است. ✓



### «امام صادق علیه السلام»

امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام در هفدهم ربیع الاول سال ۸۰ ه.ق در «مدینه» چشم به جهان گشود. در سال ۱۱۴ ه.ق در سن ۳۴ سالگی پس از شهادت پدر بزرگوارش، امام محمد باقر علیه السلام به مقام امامت رسید.

شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، لرزشی در حکومت بنی امية به وجود آورد و مردم را نسبت به بنی امية دشمن و بدین ساخت و راه را برای حکومت «عباسیان» باز نمود؛ در فاصله‌ی بین نابودی بنی امية و روی کار آمدن عباسیان، فرصتی برای گسترش افکار اصیل اسلامی برای امام صادق علیه السلام آماده گردید.



در این فرصت، امام تصمیم گرفت دانشگاهی اسلامی در «مدینه» تأسیس کند تا شاگردانی را در رشته‌های مختلف پرورش دهد. جوشش سرچشم‌های علم امام، آن‌چنان چشمگیر بود که صدها جوان تشنیه‌ی علم از سراسر جهان به مدینه سرازیر شدند تا در مجلس درس امام شرکت کنند؛ به طوری که تعداد شاگردان امام، بیش از چهار هزار نفر ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام با طرح نظریه‌هایی در آن زمان که اطلاعات علمی بشر، بسیار محدود بود، زمینه‌ی رشد، اختراع و توسعه‌ی علمی را در جهان به‌وسیله‌ی شاگردانش ایجاد نمود که از آن جمله می‌توان به تئوری نور که باعث اختراع دوربین شد و تئوری‌های گرددش زمین، حرکت موجودات، نور ستارگان، مسایل زیستمحیطی، ساختمان بدن انسان، علل بعضی از بیماری‌ها و... اشاره کرد.

امام علیه السلام مردان نام‌آوری در علوم مختلف تربیت کرد که گروهی از آنان پایه‌گذار دانش‌ها و فنون مختلف شدند که سال‌ها کتاب‌هایشان در جهان ترجمه و تدریس می‌شد.

برخی از بهترین شاگردان امام علیه السلام عبارتند از:

۱. «زراره» و «محمد بن مسلم» در فقه.
۲. «هشام» و «مؤمن الطلاق» در عقاید و کلام.
۳. «مُفضل» و «صفوان» در عرفان و معارف اسلامی.
۴. «جابر بن حیان» در ریاضیات و علوم تجربی... .





## دُرْس نِسْم

### آداب تعلیم و تربیت

در اسلام، همه‌ی کارها دستورالعمل و قانون‌های خاصی دارد که در اصطلاح «آداب» آن کار گفته می‌شود؛ مانند: آداب نماز خواندن، آداب قرآن خواندن، آداب صحبت با دیگران و ...

یکی از مهم‌ترین کارهایی که می‌بایست آداب آن را بیاموزیم، مسأله‌ی «تعلیم و تربیت» است. مرحوم «شهید ثانی» در کتاب ارزشمند «منیة‌المريد» به تفصیل به این امر مهم پرداخته است.  
مهم‌ترین این آداب عبارتند از:

#### ۱. طهارت در کلاس

استاد و شاگرد می‌بایست با وضو در جلسه‌ی درس حاضر شوند و درس را با نام و یاد خداوند آغاز کنند تا آنچه را که می‌آموزند برای خدا باشد و خداوند هم به‌واسطه‌ی طهارت ظاهري، طهارت باطنی و فکري را به آنها عنایت نماید.

#### ۲. رو به قبله بودن

لازم است استاد در هنگام درس پشت به قبله بنشینند تا همه‌ی شاگردانش

که در مقابل او هستند رو به قبله قرار گیرند.

### ۳. رعایت نظافت و پاکیزگی و لزوم آراستان ظاهر

معلّم و شاگرد آنگاه که می‌خواهند در جلسه‌ی درس حضور یابند، می‌بایست از هرگونه آلودگی و پلیدی پاکیزه باشند؛ بدن و جامه‌ی خویش را نظیف و خوشبو سازند و به منظور تجلیل از مقام علم و دانش، و رفاه حال حاضران و همنشینان و خوشایند فرشتگانی که در مجالس علم حاضرند، بهترین جامه‌ی خود را بر تن کنند.

### ۴. آمادگی معلّم و شاگرد

پیش از آنکه معلّم، درس خود را آغاز کند و قبل از آنکه شاگرد سؤالی را مطرح سازد، باید در مورد آن درس یا آن سؤال، دقّت و تأمّل نمایند تا از شتابزدگی و لغزش، مصون باشند.

### ۵. استمرار در بحث

معلّم و شاگرد باید توجه داشته باشند که اشتغالات غیرعلمی، آنگاه معقول است که آنها نیازهای علمی خود را برآورده ساخته و وظایف مربوط به آن را ادا کرده باشند. پس پیش از رسیدن به مرحله‌ی کمال علمی می‌بایست از اشتغالات غیر علمی کاست. به همین جهت گفته‌اند:

« تمام وجود خویش را در اختیار علم قرار ده تا علم، مقداری از خودش را در اختیار تو قرار دهد.»

### ۶. خودداری از ستیزه‌جويي در بحث

پرسش‌هایی که معلّم یا شاگرد مطرح می‌سازند، باید به منظور آزار رساندن و آشکار ساختن عجز و ناتوانی دیگران یا طعنه زدن به شخصیّت علمی طرف دیگر باشد.

اگر هدف پرسش‌کننده، صرفاً خودنمایی و ستیزه‌جویی باشد و بخواهد از این راه، پیروزی خویش و از کار افتادن طرف مقابل را به رخ دیگران بکشد، این امر علاوه بر اینکه موجب فرومایگی روح و جلب خشم الهی می‌گردد، مفاسد و معاصی دیگری از قبیل استهزا، آزار دیگران و خودستایی را برای انسان به دنبال می‌آورد.

همه‌ی اینها از گناهان و عیوبی به شمار می‌آیند که در دین مقدس اسلام به سختی از آنها نهی شده است.

#### ۷. انعطاف و تسلیم در برابر حق

معلم و شاگرد باید سعی کنند، نیرویی را به دست آورند که در پرتو آن، حس پذیرش حق، انقیاد و تسلیم بودن در برابر واقعیت‌ها، در آنان به ثمر رسد؛ یعنی اگر احساس کردند که در سخنان خویش دچار اشتباهی شده‌اند، حتی اگر این اشتباه و لغش را فردی کوچک‌تر از آنها تذکر دهد، باید از پذیرش و اعتراف به اشتباه خود دریغ کنند.

اصرار معلم و شاگرد در عدم پذیرش حق، نوعی کبر است که در پیشگاه خداوند، سخت مذموم است.

پیامبر گرامی ﷺ فرمودند: «هر کس که ذره‌ای کبر و خودبزرگ‌بینی در دلش وجود داشته باشد، به بهشت راه ندارد».

برگرفته از: کتاب «مُهْنِيَةُ الْمُرِيدِ»  
اثر شهید ثانی علیه السلام ترجمه‌ی دکتر محمد باقر حجتی



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

ادا کردن:	به جا آوردن؛ انجام دادن
اشتغالات:	۱. مشغول شدن به کارهای مختلف ۲. گرفتاری‌ها
اصرار:	پافشاری کردن
اعتراف:	اقرار کردن؛ بر زبان آوردن اشتباه و گناه خود
انعطاف:	آمادگی برای پذیرفتن نظر دیگران؛ آماده بودن برای تغییر عقیده و روش
انقیاد:	فرمانبرداری؛ اطاعت کردن
برآورده ساختن:	اجابت کردن
به ثمر رسیدن:	به نتیجه رسیدن
به دنبال آوردن:	در پی داشتن
به رخ کشیدن:	برتری‌های مادی، علمی یا معنوی خود را با خودنمایی به کسی نشان دادن
به شمار آمدن:	محسوب شدن؛ در نظر گرفته شدن
پرتو:	روشنایی؛ اثر؛ تأثیر
پلیدی:	آلوده به چیز کثیف یا نجس؛ معمولاً برای بیان رفتار بد و شرورانه افراد از آن استفاده می‌شود.
پیشگاه:	پیش رو یا حضور شخصی مهم
تأمل:	به دقّت فکر کردن
تجلیل:	بزرگداشت
تذکر:	یادآوری
جلب:	به دست آوردن
خودستا:	ویژگی آن که پیوسته از خود تعریف و ستایش می‌کند.
خودنمایی:	خود و کارهای خود را به دیگران نشان دادن؛ نشان دادن اعمال بهتر از آنچه که هست.
خوشایند:	دلپسند؛ آنچه انجام دادن آن باعث خشنودی و خوشحالی است.

دریغ نمودن:	خودداری کردن
رفاد:	آسودگی؛ آسایش
ستیزه‌جویی:	جنگجویی؛ درگیر شدن با دیگران
شتاپزدگی:	همراه با عجله؛ کاری را با سرعت و تندی انجام دادن
شهرت:	۱. معروفیت ۲. معروف شدن
صرفاً:	فقط؛ تنها
ضروریات اولیه:	احتیاجات ابتدایی
طعنه زدن:	۱. سرزنش کردن ۲. همراه با نیش و کنایه سخن گفتن
فرومایگی:	پستی؛ کوتاهی نکردن از هیچ کار بدی برای رسیدن به هدف.
کاستن:	کم کردن
کبر:	تکبّر؛ غرور
مدّموم:	زشت؛ ناپسند؛ نکوهش شده
مرحوم:	آمرزیده؛ آن که مورد رحمت [خداآوند] قرار گرفته است؛ (مجاز) درگذشته؛ مردہ
مستمر:	به طور مداوم و پیوسته؛ همیشگی
مصحون:	محفوظ؛ نگهداری شده؛ حفظشده
طرح ساختن:	مورد بحث یا توجه قرار دادن



## نکته‌ها

### نکته‌ی (۱):

لطفاً به این جمله‌ها دقّت کنید:

۱. دست و پای او بر اثر سرمازدگی سیاه شده بود.
۲. عاقبت شتابزدگی، پشیمانی است.
۳. اسلام، دنیا زدگی را محاکوم کرده است.

چنانچه می‌بینید کلمه‌های «سرمازدگی»، «شتابزدگی» و «دنیازدگی» کلمه‌های مرکبی هستند که از «سرما»، «شتاب» و «دنیا» به علاوه «زدگی» ساخته شده‌اند.  
سرمازدگی = سرما + زدگی    ← به معنای: آسیب دیدن بدن انسان، حیوان یا گیاه بر اثر سرمازدگی شدید.

شتابزدگی = شتاب + زدگی    ← به معنای: همراه با سرعت و عجله‌ی زیاد.

دنیازدگی = دنیا + زدگی    ← به معنای: دنیاپرستی، علاقه‌ی شدید به دنیا.

غربزدگی = غرب + زدگی    ← تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفتن.

پسوند «زدگی» به معنای «دچار چیزی شده یا آسیب دیده از چیزی» می‌باشد که پس از اسم یا صفت قرار می‌گیرد.

اکنون شما چند نمونه دیگر پیدا کنید و هر کدام را در جمله‌ای استفاده کنید.

### نکته‌ی (۲)

در جمله‌های زیر به واژه‌ی «گونه» توجه کنید:

۱. معلم و شاگرد باید از هرگونه آلدگی پاکیزه باشند.
۲. اشک روی گونه‌هایش جاری شد.
۳. شما می‌توانید این گونه سخنرانی کنید.

- لطفاً تحقیق کنید واژه‌ی «گونه» در جمله‌های بالا به چه معناهایی آمده است؟

- برای هر معنی، چند جمله‌ی جدید بگویید.



### «شهید ثانی»

زین الدین علی بن احمد معروف به «شهید ثانی» در ۱۳ شوال ۹۱۱ هق در دهکده‌ی «جع» از توابع «جبل عامل» لبنان به دنیا آمد. نیاکان و بسیاری از فرزندان و نوادگانش از علمای بزرگ شیعه بودند.

شهید ثانی، ادبیات و فقه را نزد پدرش آموخت و برای ادامه‌ی تحصیل به کشورهای مختلفی سفر کرد. ایشان در ۲۳ سالگی به درجه‌ی اجتهاد نایل شد!

«قاضی زاده‌ی رومی» که به دانش و فضیلت‌های شهید ثانی پی برده بود، او را مدیر مدرسه‌ی نوریه در شهر «علبک» لبنان قرار داد و شهید به مدت ۵ سال، پنج مذهب فقهی جعفری، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را تدریس می‌کرد و از مراجع تقليد پنج مذهب مذکور بود...

سرانجام در اثر کینه‌توزی‌های دشمنان، ناگزیر به ترک بعلبک شد و به وطن خود بازگشت. شهید ثانی در سال ۹۶۶ هق به دستور حاکم روم دستگیر شد. فرستاده‌ی حاکم در کنار دریا سرش را از بدن جدا کرد و او را به شهادت رساند.

پس از شهادتش جمعی از ترکمن‌ها از آنجا می‌گذشتند که دیدند نوری از آسمان به زمین می‌آید و برمی‌گردد؛ چون به آن محل رفتند، پیکر مطهر شهید ثانی علیه السلام را شناختند و در همان‌جا دفن کردند. امروزه آرامگاه او زیارتگاه علاقه‌مندان علم و دانش است. آثار شهید ثانی عبارتند از: مُنْيَةُ الْمَرِيدِ فِي آدَابِ الْمَفِيدِ وَ الْمَسْتَفِيدِ، مَالِكٌ، رُوضَةُ الْجَنَانِ، شرح لمعه که در زندان نوشته، و...



در دشمن

## وظایف شاگرد در برابر معلم

هر محصلی که می‌خواهد مدارج کمال را بپیماید، باید بداند که چه وظیفه‌هایی در برابر استاد خود دارد. ما در این درس با تعداد کمی از این وظیفه‌ها آشنا می‌شویم:

۱. پدر روحانی شمردن استاد و تجلیل از مقام او:  
شاغرگد باید استاد را پدر روحانی خود بشمارد و با دیده‌ی تکریم به استاد بنگرد تا بهره‌ی بیشتری از او ببرد. باید بداند که این پدر، روح و شخصیت او را تربیت می‌کند.

**۲. فروتنی در برابر استاد:**  
رسول اعظم ﷺ فرمودند: «دانش را بیاموزید و... در برابر استاد خود فروتنی کنید.»

۳. سرمشق گرفتن از او:  
شاگرد باید از شیوه‌ی زندگی استاد از نظر راستی و درستی، الگو بگیرد و او را راهبر خود دانسته و از سفارش‌های استاد پیروی نماید؛ به همین دلیل است

که نخستین و مهم‌ترین وظیفه‌ی شاگرد، یافتن «استاد شایسته» است تا با پیروی از او بتواند مسیر هدایت را بازیابد.

#### ۴. با احترام از استاد یاد نمودن:

هرگاه دانشجو بخواهد در نبودن استاد نام او را به زبان آورد، شایسته است عنوان‌های محترمانه‌ای مانند: استاد بزرگوار ما، استاد عزیzman و ... به کار ببرد یا حداقل کلمه‌ی «آقا» را قبل از نام استاد بر زبان آورد.

#### ۵. حق‌شناصی از استاد:

لازم است شاگرد از دعا برای استاد خود، چه در حیات و چه پس از وفات او غافل نماند.

#### ۶. استفاده از محضر استاد و رعایت نژاکت:

بر شاگرد لازم است همواره پیش از استاد در جلسه‌ی درس حاضر شود و اگر ناچار از تأخیر شد، به گونه‌ای نباشد که استاد منتظر او شود یا مجبور به تکرار درس گردد و شاگرد باید در صورت تأخیر، هنگام ورود، از استاد اجازه بگیرد و تا استاد اجازه نداده، وارد جلسه نشود.

#### ۷. آراستن و پیراستن برون و آمادگی درون:

شاگرد هنگام ورود به جلسه‌ی درس باید هم از لحاظ جسمی و بیرونی کامل باشد و هم از لحاظ ذهنی و قلبی.

او باید با دندان‌های مسواک‌زده، ناخن‌های کوتاه و لباس و بدنه خوشبو وارد کلاس شود؛ چون مجلس علم، کانونی برای یاد خدا و گردهماهی افراد برای بندگی اوست. روح، ذهن و قلب شاگرد باید صاف، بانشاط و آماده باشد تا بتواند به خوبی و سریع، کلام استاد را درک کرده، پرسش‌های او را به درستی پاسخ دهد و استاد را وادار به تکرار مطلب ننماید.

#### ۸. رعایت ادب در محضر استاد:

یکی از مهم‌ترین وظیفه‌های شاگرد این است که مشتاقانه به سخنان استاد گوش دهد، نگاهش را در چهره‌ی او متمرکز کند و آنها را در ذهن خود نگاه دارد. به این‌سو و آن‌سو ننگرده، با دست و سایر اعضای خود بازی نکند و هنگام نشستن حالت جسارت‌آمیزی نداشته باشد؛ لَم ندهد. بی‌جهت سرفه نکند، آب دهان، بینی و خلط سینه را بیرون نیندازد، آروغ نزند، خمیازه نکشد و سعی کند صدای عطسه‌اش زیاد بلند نشود. در محضر استاد با دیگران نجوا نکند، صدایش را بلند نسازد و زیاده از حد سخن نگوید یعنی پرحرفی نکند. سخنان زشت، رکیک، ناسزا و خنده‌آور به زبان جاری نسازد. اگر خنده بر او چیره گشت، بدون قهقهه و بی‌سروصدا باشديعني فقط لبخند بزند و تبسم کند.

#### ۹. سؤال مناسب و به‌جا از استاد:

شاگرد نباید بی‌جا و نابهنهنگام پرسشی کند و گرنه برای شنیدن پاسخ آن هیچ حقّی ندارد. همچنین شرم و حیا نباید مانع سؤال علمی و شایسته‌ی او گردد، بلکه با نهایت جرأت و شهامت آن را از استاد خود پرسیده و برای آن، جواب کامل بخواهد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «دانش دینی و بیانش الهی، همچون خانه‌ای است که بر در آن قفل زده‌اند و کلید آن، پرسش است.»

#### ۱۰. شجاعت در اقرار به نفهمیدن مطلب علمی:

اگر شاگرد، یک مطلب علمی را به خوبی متوجه نشود و استاد از او بپرسد: «آیا فهمیدید؟» چنانچه بگوید: بله فهمیدم، علاوه بر اينکه مرتکب دروغ شده، خود را از درک و فهم صحیح آن مطلب، محروم نموده است.



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آروغ:	گاز معده که معمولاً با صدا از گلو خارج می‌شود.
اقوار:	اشتباه یا خطای خود را به زبان آوردن و قبول کردن؛ در اینجا به معنی «اقرار به ندانستن و متوجه نشدن مطلب» می‌باشد.
اهتمام:	در انجام کاری کوشش و تلاش و جدیت کردن
به زبان آوردن:	گفتن؛ بر زبان جاری کردن
بهره‌بردن:	سود و فایده بردن؛ استفاده کردن؛ بهره‌مند گشتن
پیراستن:	آرایش کردن و زینت دادن از طریق کم کردن و از بین بردن زواید گرامی داشتن، احترام کردن
تکریم:	همراه با بی‌ادبی و گستاخی
جسارت‌آمیز:	غالب شدن؛ مسلط شدن
خدّ‌آفل:	دست کم؛ به عنوان کمترین کار یا کمترین ارفاق یا لطف
حق‌شناسی:	قدرتانی، ادا کردن حق کسی
خلط سینه:	ترشحات مخاطی دستگاه تنفسی که از راه دهان خارج می‌شود.
خمیازه:	دهن‌دره؛ غیر ارادی بازکردن دهان هنگام خستگی یا رفع خستگی فکر پاک؛ بی‌آلایش؛ خالص
ذهن صاف:	در نظر گرفتن اهمیت موضوعی و در انجام و احترام آن کوشیدن
رعايت:	رشت؛ ناپسند
ركیک:	الگو؛ نمونه
سرمشق:	خجالت
شرم و حیا:	دلیری؛ بی‌باکی
شهامت:	آن چیزی که موجب شناخت چیزی یا کسی می‌شود.
عنوان:	تواضع؛ بهنشهنه احترام به طرف مقابل، خود را کوچک شمردن
فروتنی:	خنده با صدای بلند
قهقهه:	محل گرد آمدن گروهی خاص؛ پایگاه؛ انجمن
کانون:	کوچه؛ گذرگاه؛ محل عبور
کوى:	

جلسه (گرد هم آمدن: جمع شدن در جلسه)	گردهمایی:
لمیدن؛ به راحتی به پشتی، صندلی و مانند آنها تکیه دادن	لم دادن:
جمع کردن در یکجا؛ متوجه کردن به یک نقطه	تمرکز ساختن:
مراقب، درجه‌ها	مدارج:
کسی که به کار بد یا گناهی اقدام کند.	مرتکب:
با اشتیاق و میل فراوان؛ با علاوه‌ی زیاد	مشتاقانه:
آهسته سخن گفتن؛ با صدای آهسته صحبت کردن	نجوا کردن:
رفتار همراه ادب و احترام	نزاکت:
شادی؛ خوشی	نشاط:
از دنیا رفتن؛ مُردن	وفات:



## نکته‌ها

آیا می‌دانید واژه‌ی «جاری» در فارسی چند معنا دارد؟  
به این جمله‌ها توجه کنید:

دانشجو نباید حرف‌های رکیک و ناسزا بر زبان جاری سازد.

انشاء‌الله در سال جاری به حج می‌رویم.

عاقد، صیغه‌ی عقد را جاری ساخت.

در عزای امام حسین علیه السلام اشک بر گونه‌های مؤمنین جاری می‌شود.

باید برای جاری کردن سنت‌های الهی تلاش و کوشش نماییم.

ما می‌خواهیم احکام شرع را جاری کنیم.

در جمله‌ی دوم «بر زبان جاری ساختن» به معنای به زبان آوردن و گفتن است.

توجه: لطفاً با مراجعه به فرهنگ لغت فارسی معنای واژه‌ی «جاری» را در جمله‌های بعدی پیدا کنید و بنویسید.



## بیشتر بدانیم

### «نمونه‌هایی از ارج نهادن به مقام استاد»

پس از بازگشت امام خمینی رهیق از پاریس به ایران و پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان به قم تشریف آوردند و برای زیارت قبر استادشان به قبرستان شیخان رفتند؛ آنگاه با قسمتی از عمامه خود غبار قبر استادشان، حضرت آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (اعلیٰ... مقامه الشریف) را پاک کردند؛ سپس آنجا نشستند و برای استاد عزیزشان قرآن خواندند.

### نمونه‌ای دیگر:

شهید آیت‌الله مطهری می‌فرمود: «من هرگز از حضرت امام نشنیدم که اسم استادشان مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی را بیاورند و به دنبالش رُوحی فِداءً (جانم فدای او) نگویند.»



## درس پانزدهم

### گره‌گشایی

روزگاری داشت ناهموار و سخت  
گندمش بخشید دهقان، یک دو جام  
شد روان و گفت کای حی قدیر!  
برگشایی هر گره کایام بست  
هم عسل زان می خریدم، هم عدس  
این گره را نیز بگشای ای جلیل!  
ناگه افتادش به پیش پا، نگاه  
وان گره بگشوده، گندم ریخته  
چون تو دانایی، نمی‌داند مگر؟!  
فرق‌ها بود این گره را زان گره  
کاین گره بگشای و گندم را بریز؟  
گر توانی این گره را برگشای  
یک گره بگشودی و آن هم غلط!  
تا مگر برچیند آن گندم ز خاک  
بود مردی مفلس و برگشته بخت  
رفت سوی آسیا هنگام شام  
زد گره در دامن آن گندم، فقیر  
گر تو پیش آری به فضل خویش دست  
می خرید این گندم ار یکجای، کس  
بس گره بگشوده‌ای، از هر قبیل  
این دعا می‌کرد و می‌پیمود راه  
دید گفتارش فساد انگیخته  
بانگ برزد کای خدای دادگر!  
این چه کار است ای خدای شهر و ده؟!  
من تو را کی گفتم ای یار عزیز!  
ابله‌ی کردم که گفتم ای خدای!  
من خداوندی ندیدم زین نمط  
الفرض، برگشت مسکین دردنگ

دید افتاده یکی همیان زر  
 من چه دانستم تو را حکمت چه بود  
 هر که را فقری دهی، آن دولتی است  
 تا که بشناسد خدای خویش را  
 تا تورا جویم، تورا خوانم بلند  
 گر چه روز و شب، در حق بود باز  
 رشته ام بردم که تا گوهر دهی

چون برای جست وجو خم کرد سر  
 سجده کرد و گفت کای رب و دود!  
 هر بلایی کز تو آید، رحمتی است  
 زان به درها بردم این درویش را  
 اندرین پستی، قضایم زان فکند  
 من به مردم داشتم روی نیاز  
 گندم را ریختی تا زر دهی

«پروین اعتصامی»





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

از هر قبیل:	از هر نوع؛ از هر شکل
برچیدن:	دانه دانه برداشتن از زمین؛ جمع کردن
برگشایی:	باز کن؛ بگشا (گشودن؛ باز کردن)
برگشته‌بخت:	آن که در زندگی خوشی نمی‌بیند و پیوسته با پیشامدهای ناگوار و شکست روبرو می‌شود.
جام:	کاسه؛ پیاله
جلیل:	بلندمرتبه؛ بزرگوار؛ از نام‌ها و صفات خدای متعال است.
حی‌قدیر:	زنده‌ی توانا؛ از صفت‌های خداوند
دادگر:	عادل؛ کسی که به عدالت رفتار می‌کند.
درویش:	فقیر؛ بی‌چیز
ربّ و دود:	پروردگار بسیار مهربان
الغرض:	کلمه‌ای است که برای کوتاه کردن کلام استفاده می‌شود؛ حاصل بحث این‌که؛ نتیجه‌ی بحث این‌که؛ خلاصه مخفّف «که ای»
کای:	مخفّف «که ایام»
کایام:	کسی که مشکلات و گرفتاری‌ها را حل و رفع می‌کند.
گره‌گشایی:	۱. سنگ‌های قیمتی مانند الماس، مروارید. ۲. چیز با ارزش و نفیس تهییدست؛ بیچاره؛ درمانده؛ ناتوان؛ مفلس
گوهر:	رسکین:
نمط:	روش؛ طریقه
همیان:	کیسه‌ی مخصوص نگهداری چیزی به‌ویژه پول یا طلا

## نکته‌ها



کنایه: هرگاه درباره‌ی امری، به صورت پوشیده سخن گفته شود، به آن «کنایه» می‌گویند. بعضی از عبارت‌ها دارای دو معنی است. ۱- معنی ظاهر ۲- معنی باطنی یا مفهوم. گوینده در بیان این‌گونه عبارت‌ها همواره «مفهوم» را در نظر دارد، هرچند معنی ظاهر هم می‌تواند درست باشد.

مانند «گره گشودن» در بیت زیر، که معنی و مفهوم آن «حل کردن مشکل» است.

**بس گره را نیز بگشای ای جلیل!**

یعنی ای خدای بزرگ! هر نوع مشکلی را حل کرده‌ای؛ این مشکل را نیز حل کن. پس گره گشودن کنایه از «حل کردن مشکل» است. لازم است بدانید که تأثیر کنایه در مخاطب بسیار بیشتر و بهتر است: حالا با توجه به نکته‌ی بالا چند مثال بیاورید که در آن از کنایه استفاده شده باشد.



### «پروین اعتصامی»

پروین اعتصامی دختر یکی از مترجمان و نویسندهای فاصله، بهنام «یوسف اعتصام الملک» در سال ۱۲۸۵ هش در تبریز به دنیا آمد. او فارسی و عربی را نزد پدر و آموزگاران خصوصی آموخت و نبوغ شعری خود را از همان کودکی نشان داد. پروین از هشت سالگی شعر می‌گفت و دقیق نظر عجیبی از خود نشان می‌داد. همین طرافت‌های بیانی و نکته‌سنگی‌ها بود که در اوایل جوانی او را به شهرت رساند. پروین در اشعارش، بیشتر از روش مناظره (گفت‌و‌گو) بهره جسته است. مانند: گفت‌و‌گوی دو انسان، دو حیوان، دو گیاه و دو شیء و... این شاعر توانای زن ایرانی در حالیکه بیش از سی و پنج بهار از عمرش نگذشته بود، در اثر ابتلا به بیماری حصبه در ۱۵ فروردین ماه، سال ۱۳۲۰ در تهران از دنیا رفت و در شهر قم در یکی از اتاق‌های حیاط بیرونی حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.



# دوسرا دوازدهم

## عاقبت اندیشه

در حکایت‌ها آورده‌اند که در زمان «بنی اسرائیل» شخصی سفر دریا می‌کرد. ناگاه، باد تنگی وزیدن گرفت و کشتی را بر صخره‌ای زده، بشکست و اهل کشتی همه غرق شدند و او تمسک به چوبی کرده، نجات یافت. پس به کنار شهری رسید؛ جمعی را دید از «امرا» که همه پیاده شدند و خلعت پادشاهی بر او پوشانیدند او را به شهر آوردند و به اعزازِ تمام، بر تخت سلطنت نشاندند و ارکان دولت همه به خدمت او کمر بستند. آن مرد تعجب نمود و با خود گفت: «در این، چه رازی است؟» پس شبی در اندیشه فرو رفت و



گفت: «حال که حق تعالی مرا از چنان «غرقابی» نجات داده و به چنین «مُلکی» رسانیده است، از عاقبت کار خود، غافل نباید شد.» پس، از میان وزرا، مرد بزرگ و فهمیده‌ای را برگزید و او را رفیق و محروم راز خود گردانید. هر سرّی که داشت با او در میان گذاشت تا اینکه شبی در خلوت به او گفت: «ای وزیر بی‌نظیر! احوال این مملکت و سلطنت را با من بازگوی که در این، چه رازی است؟» آن مرد گفت: «ای پادشاه! سرّ این قضیه را از من مپرس که اگر این راز بر تو ظاهر شود، عیش و خوشحالی تو تباہ گردد.» گفت: «من تو را دوست خود می‌دانم و البته این سرّ را با من بگوی تا به تدبیر آن بپردازم؛ زیرا که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.»

چون وزیر دانست که پادشاه، مردی عاقل است و عاقبت کار را در نظر دارد، گفت: «ای پادشاه! این مردم را عادت این است که در سال، روزی دارند که در آن روز، جمله‌ی مردم اتفاق کرده، پادشاه خود را از تخت فرود آورده، به دریا اندازند و روز دیگر رفته، غریبی که از راه برسد و بر این سرّ واقف نباشد، بیاورند و بر تخت بنشانند؛ چنان که تو را آورده‌اند.» پادشاه گفت: «ای برادر! اکنون که اختیار و قدرت در دست ماست، فکر آن روز باید کرد. تدبیر آن چیست؟» وزیر گفت: «ای پادشاه! وسط دریا جزیره‌ای است که همیشه سبز و خرم است؛ مصلحت آن است که بنایان و کارگران بفرستیم تا در آنجا شهری بنا کنند و بناهای رفیع و قصرهای بلندپایه بسازند و هر متاع و جنس که نیکو باشد، به آنجا روان سازیم و زورق‌ها به آب اندازیم و غلامان شناکار در آنجا نگاه داریم تا روزی که مدت سلطنت تو منقضی شود؛ آنگاه من بروم و غلامان را وادارم که با زورق‌ها به روی آب منتظر باشند تا وقتی که مردم، تو را به دریا می‌اندازند؛ آنان تو را گرفته، بدان مکان رسانند و در آنجا با فراغت و

خاطرجمع، روزگارت به عیش گزد». پس کارگزاران به تدبیر آن وزیر، مشغول شده و به اندک مدتی، ساختن آن شهر را تمام کردند.

روزی که مردم، قصد پادشاه کردند، فرا رسید. وزیر، شاه را خبر کرد و خود پیش از همه رفته و زورق بر دریا انداخت. وقتی خلائق بر سر پادشاه ریختند و از شهر بیرون و در دریا انداختند، غلامان، پادشاه را گرفته، در زورق جای دادند و به شهری که بنا کرده بود، رسانیدند. پادشاه و وزیر به مقصد اصلی خود رسیدند و همه عمر را به خوشی گذرانیدند.

هان! ذکر این قصه تمثیلی است که غافلان به خود آیند و فکری به عاقبت این جنجال زندگی بنمایند و در این اندیشه باشند که جزیره‌ای آباد و خرم برای روزگار واپسین خود در زمانی که قدرت دارند، بسازند.  
برگرفته از: جامع التّمثیل



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

با هم موافقت کردن و هم عقیده شدن؛ با یکدیگر متحد شدن؛	اتفاق کردن:
همدست شدن	
بزرگان دولت؛ شخصیت‌های برجسته‌ی دولت	ارکان دولت:
گرامی داشتن	اعزاز:
ساختمان بلند؛ خانه‌ی مرتفع	بنای رفیع:
بی‌مانند؛ بی‌همتا	بی‌نظیر:
آشفته و پریشان؛ نابه‌سامان	تاباه:
چاره؛ راه نجات	تدبیر:
آوردن داستان، حدیث، شعر و مانند آن به عنوان مثال	تمثیل:
چنگ زدن؛ دستاویز قرار دادن؛ کمک گرفتن	تمسک کردن:
شلوغی و سروصدای هیاهو	جنجال:
پرهیز کردن؛ دوری کردن	حدر نمودن:
مطمئن؛ آسوده‌خاطر؛ بدون اضطراب و نگرانی	حاطر جمع:
سرسبز و باطرافت	خوّم:
آدمیان؛ مردم	خالیق:
پارچه یا لباسی که صاحبان قدرت یا مقام، هنگام واگذاری مقامی به کسی (با تشریفات مخصوص) می‌پوشانند؛ به لباس دامادی یا کفش نیز «خلعت» گفته می‌شود.	خلعت:
در اینجا به معنای «آخرت و قیامت» است.	روزگار واپسین:
قایق	زورق:
درباره‌ی عاقبت کارها فکر کردن؛ عاقبت را در نظر گرفتن؛ دوراندیشی	عقابت‌اندیشی:
۱. خوشی؛ عشرت؛ خوش‌گذرانی ۲. زندگانی	عیش:
۱. قسمت عمیق دریا و مانند آن ۲. (مجاز) جای هلاک	غرقاب:
آسودگی؛ آسایش؛ راحتی	فراغت:

کمر به خدمت‌بستن: کنایه از «آماده‌ی خدمت شدن» است.  
خیر و صلاح؛ آنچه به نفع کسی یا عموم است.

مصلحت: پایان یافتن

منقضی شدن: مجبور کردن

واداشتن: آگاه؛ باخبر؛ مطلع

واقف: اتفاق افتادن؛ پیشامد کردن

وقوع: هنگام هشدار دادن و اعلام خطر کردن به کسی یا ترساندن او

هان: گفته می‌شود؛ بدان؛ آگاه باش

## نکته‌ها



آیا می‌دانید بعضی از کلمه‌ها از نظر حروف، مشترک هستند اما از نظر تلفظ و معنا با هم فرق دارند؟

لطفاً به جمله‌های زیر توجه کنید.

مَلَك = فرشته؛

الله جبرئیل امین ﷺ، مَلَکی مقرّب از ملائکه‌ی الهی است.

مَلِک = پادشاه؛

مَلِکا ذکر تو گوییم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی

مِلْك: آنچه مال کسی باشد مثل زمین، خانه و...

این خانه مِلْك من نیست؛ اجاره‌ای است.

مُلْك: سلطنت، سرزمین، کشور

مُلَک اینجا بایدت انداختن

مُلَک اینجا بایدت انداختن

پادشاهی و مقام را هم باید در این دنیا گذاشت و رفت

ثروت و مال دنیا را باید در همین دنیا گذاشت



### فرصت‌ها را غنیمت بدانیم

حضرت علی علیه السلام فرمایند: «بَادِرُ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً»؛<sup>۱</sup>

به سوی فرصت‌ها بستایید؛ قبل از آنکه (آنها را از دست بدھید و) غصه بخورید.

در حدیث دیگری حضرت می‌فرمایند:

«الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِضُوا فُرَصَ الْغَيْرِ»؛<sup>۲</sup>

فرصت، چون ابر می‌گذرد؛ پس فرصت‌های خوب و بالارزش را غنیمت بشمارید. شناخت و اولویت‌بندی هدف‌ها و نظم در اجرای برنامه از اصول مهم استفاده‌ی مطلوب از فرصت‌هاست که در زندگی علمای بزرگ ما هم زیاد دیده می‌شود؛ به عنوان مثال، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند: «در جلسه‌ای خدمت امام خمینی نشسته بودیم، بحث طول کشید، ناگهان امام به ساعت نگاه کردند، برخاستند و فرمودند: «ساعت قدم زدن من دیر شد.» ایشان طبق دستور پزشکان در ساعت مشخصی قدم می‌زدند.» امام می‌فرمودند: «اگر به زندگی، رفتار و حرکاتمان نظم بدھیم، به دنبال آن، فکرمان هم نظم می‌گیرد.»

امام این نظم را از جد بزرگوارشان حضرت علی علیه السلام که در وصیت خود به فرزندانشان فرمودند: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظَمِ اَمْرِكُمْ»<sup>۳</sup> فرا گرفته بودند. ما نیز می‌توانیم با رعایت تقوای الهی و نظم در برنامه و کارها، استفاده‌ی بهتری از این فرصت زودگذر دنیا ببریم.



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید .۹۷/۱۶

۲. نهج البلاغه، حکمت .۲۱

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی .۴۷

## درس سیزدهم

### مرد شترسوار، مار و روباء

چنین حکایت کردند که روزی اشترسواری در بیابان می‌رفت. به موضعی رسید که کاروانیان، آنجا فرود آمده، آتش روشن کرده و رفته بودند. باد، آتش را شعله‌ور کرده بود؛ هیزم‌ها می‌سوخت و ماری بزرگ در میان آتش مانده بود و نزدیک بود که بسوزد. او که مردی خدای ترس و رحیم‌دل بود، با خود گفت: «اگرچه او دشمن است ولیکن دریند است و درمانده را دست گرفتن از مرؤوت باشد.» طریق حزم را فرو گذاشت و کیسه‌ای را بر سر چوبی محکم کرده، فرو گذاشت تا آن مار در کیسه رفت. بعد آن را از آتش برون آورد و سر کیسه بگشاد و مار را گفت: «هر کجا که خواهی برو».



مار با او به سخن آمد و گفت: «تا آنگاه که تو را زخمی نزنم، نروم! اگرچه تو با من نیکی کرده‌ای، ولی من دشمن و خصم انسانم و عداوت من با شما همیشگی است؛ چنان‌که قرآن مجید خبر می‌دهد: «وَ قُلْنَا لِيَعْصُمُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌ»<sup>۱</sup>; دشمن را دوست گرفتن از حزم دور بُوَد. من هرآینه تو را زخم خواهم زد.» مرد گفت: «آخر، مگر نه این است که من در حق تو نیکی کردم؟ پس چرا تو نیکی را با بدی مكافات می‌کنی؟!» مار گفت: «خواهی تو را در این دعوی بُرهانی نمایم؟ آنگاه گاویشی را دید که در صحراء می‌چرد. گفت: «بیا تا از او بپرسیم».

پیش او رفتند. مرد گفت: «ای گاویش! مكافات نیکی هرگز بدی باشد؟» گفت: «بلی؛ در مذهب آدمیان است که مكافات نیکی، بدی کنند! تا چندی پیش، من در دست یکی از آدمیان بودم و هر سال یک بچه می‌آوردم و خانمان ایشان پررونق می‌کردم؛ چون پیر شدم و از زادن بازماندم، مرا آزاد نگذاشت و چون مرا تازه و فربه دید، مرا به قصابی فروخت تا مرا بکشد. مكافات آن همه خدمت من، این بود که او کرد و مكافات نیکی، بدی کردن، عادت فرزندان آدم است!»

مار گفت: «شنیدی؟» او گفت: «شريعت، به یک گواه حکم نکند؛ گواه دیگر باید.» مار نگاه کرد؛ درختی را دید. گفت: «برو تا از آن درخت بپرسیم.» پس نزدیک درخت آمدند. مار گفت: «ای درخت! چه گویی؟ آیا مكافات نیکی، بدی کردن باشد؟» درخت گفت: «من از آدمیان چنین دیدم؛ از آنکه من درختی هستم در بیابان. همین که آدمیزادگان به من رسند و ساعتی در سایه‌ی من بیاسایند، یکی گوید: «شاخ این درخت برای تیر، بسیار نیکوست»؛ دیگری گوید: «از چوب آن، درهای لطیف آید» و اگر «تبر» دارند، برآیند و از

---

۱. بقره، ۳۶؛ یعنی «گفتیم فرود آیید، در حالی که گروهی از شما با گروه دیگر دشمن باشید».

شاخه‌های من آن‌چه بهتر بُود، بِرُند و مرا زحمت دهند و هیچ ننگرند و فکر نکنند که آخر در سایه‌ی من آسوده‌اند!»

مار گفت: «دو گواه گذرانیدیم؛ تن در ده تا تو را زخمی زنم.»

مرد گفت: «اگر یکی دیگر بگوید، آنگاه به قضا رضا دهم!»

روباهی نزدیک آن مکان بود و در حال ایشان نظاره می‌کرد. گفت: «اینک از آن روباه بپرس.» پیش از آنکه مرد سؤال کند، روباه بانگ بر او زد: «تو ندانستی که مكافات نیکی، بدی باشد؟ تو در حق مار چه نیکی کرده‌ای؟» مرد گفت: «این مار در آتش سوزان بود و من او را از آنجا برون آوردم.»

روباه گفت: «چرا خلاف می‌گویی؟» مرد گفت: «راست می‌گویم!» روباه گفت: «تو او را از آتش چگونه برون آوردي؟» مرد گفت: «کيسه بر سر اين چوب بستم و چوب در آتش دراز کردم تا مار در توبره رفت؛ آنگاه چوب بکشیدم و او را برون آوردم.»

روباه گفت: «آخر کيسه‌ای بدین خُردی، ماری بدین بزرگی در آن، چگونه گُنجد؟! اگر راست می‌گویی، سر کيسه بگشای تا مار در آن رود؛ آنگاه صدق گفتار تو معلوم شود و من میان شما حکم کنم.»

مرد سر کيسه بگشاد و مار به غرور روباه، معروف شد و با خود گفت: «این روباه از سر شفقت می‌گوید.» در کيسه رفت. روباه گفت: «چون دشمن را در بند یافته، زمان مده که اگر او از بند خلاصی یابد، تو درمانی!» مرد، سر توبره محکم بگرفت و آن را بر زمین زد و مار را بکشت.

فايده‌ی اين حکایت آن است:

هر عاقلی که طریق حزم سپرَد، باید که بر دشمن اعتماد نکند و خصم خود را خوار ندارد؛ بهویژه اگر خصم، دشمن قسم‌خورده و قوی باشد؛ چنان‌که در

مورد شیطان، معلوم همگان است که از روی جسارت به خداوند متعال، عرضه داشت: «به بزرگی و عظمت تو سوگند! که تمامی فرزندان آدم را گمراه و بیچاره سازم و رهسپارِ دوزخشان نمایم.»

پس ای عزیز! از این دشمنِ غدّار بپرهیز و با خود عهد کن که هرگز با او دوستی نورزی؛ چرا که: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»<sup>۱</sup> همانا شیطان دشمن شما (آدمیان) است؛ بنابراین او را دشمن خود به حساب آورید.





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

زیرا؛ به این سبب که؛ به آن علت که	از آنکه:
بالا آیند؛ بلند شوند؛ برخیزند	برآیند:
دلیل؛ حجت (برهانی نمایم؛ دلیلی بیاورم.)	برهان:
باز کرد.	بگشاد:
رفع خستگی کنند؛ استراحت کنند.	بیاسایند:
دارای شکوفایی و آبادانی	پر رونق:
وسیله‌ای برای شکستن و خرد کردن چوب	تبور:
تسليم شدن و قبول کردن	تن در دادن:
کیسه‌ی بزرگ و گشاد	توبره:
علف خوردن جانوران علفخوار	چویدن:
احتیاط؛ هوشیاری همراه با دوراندیشی	حزم:
قصه؛ داستان	حکایت:
خانه و آنچه در آن است؛ محل زندگی	خانمان:
پرهیزکار؛ آن که به سبب ترس از خدا از کارهای زشت و گناه دوری می‌کند.	خدای ترس:
دشمن	خصم:
نجات؛ رهایی	خلاصی:
اسیر؛ گرفتار؛ زندانی	دربند:
بیچاره و عاجز	درمانده:
درمانده و بیچاره شوی.	درمانی:
ادعا؛ نزاع	دعوی:
مهربان؛ نازکدل؛ دلسوز	رحیم‌دل:
راهی؛ عازم (رهسپار نمودن؛ روانه کردن؛ راهی کردن)	رهسپار:
زاییدن؛ به دنیا آوردن	زادن:
مهلت نده؛ فرصت نده.	زمان مده:

دین؛ مذهب؛ شرع	شريعه:
دارای شعله و در حال سوختن؛ سوزان	شعلهوره:
دلسوزی؛ مهربانی	شفقت:
راستی؛ درستی	صدق:
طريق حزم را فرو شیوه‌ی احتیاط و دوراندیشی را رها کردن	گذاشتنه:
دشمنی؛ خصومت	عداوت:
حیله‌گر؛ مکار	غذاره:
در این درس به معنای «مکر و فریب» است.	غورو:
چاق	فربه:
جا گرفتن چیزی در چیزی یا جایی	گنجیدن:
شاهد؛ دلیل؛ برهان	گواه:
جوانمردی؛ مردانگی	مروت:
متکبر؛ در این درس به معنای فریب خوردن است.	مغورو:
مجازات؛ کیفر	مکافات:
محل؛ مکان	موقع:
نگاه کردن؛ تماشا کردن	نظاره کردن:
بدون شک؛ یقیناً	هر آينه:

## نکته‌ها

			(ی) (ان)	اسم +
		+ جمع		نسبت
	= کاروانیان	+ ای	کاروان	کاروان
	: یعنی اهل کاروان	+ ان		
	= آدمیان	+ ای	آدم	آدم
	: یعنی آدمها	+ ان		
	= ایرانیان	+ ای	ایران	ایران
	: اهل ایران، مردم ایران	+ ان		
	= بازاریان	+ ای	بازار	بازار
	:	+ ان		
	= مسیحیان	+ ای	مسیح	مسیح
	:	+ ان		

## بیشتر بدانیم



### شیطان دشمن انسان:

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ که او برای شما دشمن آشکاری است.<sup>۱</sup>

### پناه بردن به خدا از شر شیطان:

و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو برسد، به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست. پرهیز کاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر) او می‌افتنند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.<sup>۲</sup>

### میزان و اندازه‌ی قدرت و حد سلطه‌ی شیطان:

و شیطان هنگامی که کاری تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده‌ی حق داد و من به شما وعده‌ی باطل دادم و تخلف کردم؛ من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه

۱. سوره‌ی یس / آیه ۶۰.

۲. سوره‌ی اعراف / آیه ۲۰۱ - ۲۰۰.

دعوتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را ملامت و سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من.<sup>۱</sup>

### خوشحالی شیطان:

رسول اکرم ﷺ فرموده است: «شیطان از گناهان شما خشنود می‌شود؛ هرچند آن گناهان، صغیره باشند.»<sup>۲</sup>

### به خاک مالیدن بینی شیطان:

امام دوازدهم حضرت مهدی ﷺ می‌فرمایند:

«هیچ‌چیزی مانند «نماز» بینی شیطان را به خاک نمی‌ساید؛ پس نماز بگزار و بینی شیطان را به خاک بمالان!»



---

۱. سوره‌ی ابراهیم / آیه ۳۲.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۹.



## درس چهاردهم



### ای شهید

ای مشعل هدایت و ای مظہر امید!  
ای زندہ‌ی همیشه‌ی تاریخ، ای شهید!

صد جوی و رود و سیل خروشان بیافرید  
ای آن که قطره قطراهی خون تو در مصاف

بس پرده‌های مکرو فریب و ریا درید  
ای آن که دست سعی تو در پنهانی نبرد

از خون پاک توست که سر بر فلک کشید  
ای مظہر فضیلت و تقوا، درخت داد!

این جامه را به قامت آزادگان بُرید  
ارزانی تو باد شهادت، از آنکه حق

بنگر چه لاله‌ها که ز خاک تو بر دمید!  
ای سرخ روی هر دو جهان، ای شهید حق!

ای از دیار فتح و ظفر داده صد نوید  
ای پرچم رسالت پیغمبران به دوش

آتش زده به خرمن اهریمن پلید  
ای قهر انقلابی تو همچو آذرخش

زان رو که هست مردن تو، زادنی جدید  
ما را چه جای سوگ بُود ای شهید حق!

بایسته، ملتی که بنازد به مرگ سرخ  
شایسته، ملتی که بنازد به مرگ شهید

ثراب مفیدی، شاعر معاصر



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آذرخش:	برق آسمان؛ صاعقه
ارزانی تو باد:	شایسته و سزاوار تو باشد.
امت:	گروهی از مردم که یک هدف دارند. ۲. مجموع پیروان یک دین
اهریمن:	شیطان
بایسته:	شایسته؛ سزاوار
بردمیدن:	روییدن؛ سبز شدن
پلید:	بدذات؛ بدجنس؛ ناپاک
پهنه:	محلی مربوط به یک فعالیت یا عمل خاص؛ میدان؛ عرصه
خرمن:	۱. محصول درو شده‌ی کشاورزی مثل گندم که روی هم جمع شده ۲. توده و مقدار انبوهی از هر چیز
خروشان:	پرتلاطم و پر سروصدا
داد:	عدل؛ انصاف
دریدن:	پاره کردن؛ چاک دادن؛ شکافتن
دیار:	سرزمین؛ کشور
رسالت:	۱. پیامبری؛ نبوت ۲. وظیفه یا مسئولیتی که بر عهده‌ی کسی یا چیزی است
ریا:	۱. خود را پاک و خوب نشان دادن ۲. تظاهر و دوره‌ی
زادنی جدید:	توّلدی دوباره
سوگ:	مصیبت؛ ماتم؛ عزا
ظفر:	پیروزی؛ فتح؛ نصرت
فلک:	آسمان
قامت:	قد
مرگ سرخ:	کنایه از شهادت در راه خدا
مشعل:	وسیله‌ای با دسته‌ی چوبی یا فلزی که بر سر آن مواد آتش‌گیر قرار می‌دهند و آن را روشن می‌کنند.

۱. جنگ	۲. میدان نبرد	مَصَافٌ:
محلّ ظهور		مَظْهُورٌ:
افتخار کردن؛ مباهات کردن		نَازِيْدَنْ:
۱. خبر خوش؛ مژده	۲. سخن امیدوارکننده	نَوِيْدَ:
مخفّف وَ ای		وَيْ:



### نکته‌ها (۱)

در کتاب ششم با معنای تشبیه آشنا شدید؛ هم اکنون با بخش دیگری از ویژگی‌های تشبیه آشنا می‌شوید:

در تشبیه چهار رکن وجود دارد:

۱. مشبه: چیزی یا کسی که آن را مانند می‌کنند.

۲. مشبهٔ به: چیزی یا کسی که به آن مانند می‌کنند.

۳. ادات تشبیه: کلمه‌ای که با آن پیوند شباهت را برقرار می‌کنند.

۴. وجه شبه: ویژگی مشترکی که بین مشبه و مشبهٔ به وجود دارد.

در تشبیه می‌توان ادات تشبیه و وجه شبه را حذف کرد که در این صورت تشبیه ارزش بیشتری خواهد داشت.

#### ۱: مثال

ای مظهر فضیلت و تقوا، درخت داد از خون پاک توست که سر بر فلک کشید

مشبهٔ به مشبه

شاعر، داد (عدالت) را به درخت مانند کرده است.

#### ۲: مثال

ای قهر انقلابی تو همچو آذرخش آتش زده به خرمن اهریمن پلید

ادات تشبیه مشبه مشبهٔ به وجه شبه

### ۳) مثال:

بلم، آرام چون قویی سبکبار به نرمی بر سر کارون همی رفت

قایقی را در نظر بگیرید که به آرامی بر روی رودی روان است. آیا می‌توانید برای این قایق کوچک، همانندی خیالی بیابید که «آرام رفتن» آن را به خوبی نشان دهد؟ ممکن است چیزهای زیادی به ذهن شما برسد؛ اما شاعر از مجموعه‌ی آنها، «قو» را برگزیده است؛ چرا که یکی از آشکارترین صفات این پرنده‌ی زیبا، آرام شنا کردن و آرامش او بر سطح آب است. این شباهت پیوندی است که شاعر میان «بلم» و «قو» ایجاد کرده و آن را با واژه‌ی «چون» نشان داده است. در این تصویر خیالی «بلم» را «مشبه» می‌خوانیم؛ زیرا به «قو» مانند شده است.

«قو» را «مشبه» به «می‌گوییم؛ زیرا «بلم» به آن «تشبیه» شده است. «وجه شبه» آرام رفتن بر روی آب است و واژه‌ی «چون»، «ادات تشبیه» می‌باشد. لطفاً بگویید در این جمله چه چیزی به چه چیزهایی تشبیه شده است و «وجه شبه» آن را نیز بیان کنید. دانا چو طبله‌ی عطار است خاموش و هنرمنای (گلستان سعدی)

### نکته‌ی (۲)

استعاره: استعاره در حقیقت همان تشبیه است. منتهی تشبیه‌ی که فقط یک رکن دارد. مشبه یا مشبه به؛ مثلاً در بیت:

ازانی تو باد شهادت از آنکه حق این جامه را به قامت آزادگان برد  
منظور شاعر از «جامه»، همان «شهادت» است. در حقیقت، او ابتدا «شهادت» را به «جامه»‌ای (لباسی) مانند کرده، اما از ارکان تشبیه فقط مشبه به را که همان «جامه» است، ذکر کرده:

این جامه شهادت را  
مشبه به مشبه (محذوف)

### «کلام نور»

قالَ اللَّهُ تَعَالَى:

«وَ لَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا، بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۱</sup>

گمان نکنید آنانی که در راه خدا کشته شدند، مردهاند؛ بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند.(از نعمت‌های او بهره‌مند می‌شوند)

پیامبر اعظم ﷺ فرمودند:

«هیچ قطره‌ای در نزد خدا، از قطره‌ی خونی که در راه خدا ریخته شود، بهتر نیست.»

امیرالمؤمنین حضرت علیؑ فرمودند:

«خدا شهدا را در قیامت، با عظمت و نورانیتی وارد می‌کند که اگر پیامران از مقابل آنها عبور کنند و سواره باشند، به احترامشان پیاده شوند.»

امام خمینیؑ فرمود:

«شهادت» هدیه‌ای است از جانب خدای تبارک و تعالی برای کسانی که لا یق هستند.





## درس پانزدهم

### اغتنام زندگی

مردگان، تمنا می‌کنند که کاش زنده می‌بودیم و در راه خدا کار می‌کردیم؛  
اکنون که شما زنده‌اید، زندگی را مغتنم شمرید و کاری کنید!  
خستگان، تمنا می‌کنند که کاش تندرست می‌بودیم و بدین خاطر، از خدا  
خشند می‌بودیم و برای زواید، خود را رنجه نمی‌داشتم؛ اکنون شما تندرستید.  
آن وعده که ایشان می‌کنند، به جا آورید و از پی فضولات عیش و بود و نبود  
آن، غصه مخورید.

بارها هر یک از شما خسته شده، با خود گفته‌اید: «اگر مرا تنی درست و  
سالم باشد، نان جُوی خورم و دیگر از من خوشحال‌تر کسی نباشد»؛ اینک،  
این، آن تن درست و نان گندم! از شما خوشدل‌تر، کس باید که نباشد!  
ای برادران! کار جهان یکسان نمی‌باشد و حال آدمی بر یک نهج نمی‌ماند؛  
باید پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمرد:  
زندگانی را پیش از مرگ؛  
تندرستی را پیش از خستگی؛  
جوانی را پیش از پیری؛  
توانگری را پیش از تنگدستی؛  
فراغ را پیش از شغل.

هر کس که این پنج نعمت از دست داد و از آنها بھرہ نبرد، وای بر او!  
چون، دور بگردد و حال، دگرگون شود و این نعمتها از وی سلب کنند.  
چون توانستم ندانستم، چه سود؟                          چون بدانستم، توانستن نبود!

ای برادران! خلیفه‌ای بود که صندوقچه‌ای پر از جواهر، پیش خود بنھاده  
بود بر لب بحر و یک یک گوھرها در آب می‌انداخت و می‌گفت:  
«أَعْجَبَنِي الْقُلُبُ»؛ یعنی چه خوش است قلب قلوبها!  
به خوشی آن آواز، جواهر گران قیمت در آب می‌ریخت!

آن خلیفه، تمثیل است برای آدمی و جواهر، ساعات عمر اوست که در بحر  
عدم می‌اندازد برای حظی اندک که لذت‌های ناپایدار دنیاست.

هر نفس ز انفاس عمرت گوھری است                          آن نفس سوی خدایت رهبری است

پس، هر دم که ضایع شد، استدرآک آن مُحال است مُحال و سرّ خاصّی که  
در آن دم بود، دیگر باز نمی‌توان یافت! «زمان را قضا نیست»! دریغ از چنین  
گوھر نفیسی که چنین به هیچ از دست می‌رود!

عزیزان! دریابید خود را که حیف از این نازنین عمر که چنین ضایع از دست  
برود و گرویی از وی نگیرید! دریابید! دریابید!



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

استدراک:	فهمیدن؛ جبران نمودن
انفاس:	نفس‌ها
بازیافت:	دوباره به دست آوردن؛ دوباره پیدا کردن
بحر عدم:	دریای نیستی
بگردد:	در این درس یعنی می‌گردد؛ دگرگون می‌شود
بنهاده بود:	قرار داده بود؛ گذاشته بود
تمنا کردن:	آرزو کردن
تن درست:	جسم سالم
توانگری:	ثروتمند بودن؛ دارا بودن؛ توانا بودن؛ قوی بودن
جواهر:	هر یک از سنگ‌های قیمتی و گران‌بها مانند: الماس، یاقوت، زمرد، برلیان و...
حظ:	بهره؛ نصیب
خستگان:	کسانی که به هر دلیل توانایی و قادرتشان از دست رفته؛ در این درس یعنی افراد مریض و دردمند راضی و خشنود؛ شاد؛ خوشحال
خوشدل:	حیف؛ کلمه‌ای که در هنگام افسوس به کار می‌برند؛ درینجا زمانی کوتاه به اندازه‌ی یک بار نفس کشیدن؛ لحظه‌ی کوتاه روزگار
دریغ:	زمان را قضا نیست؛ زمان، جبران پذیر نیست؛ زمان گذشته را نمی‌توان برگرداند.
دهم:	(جمع زایده) چیزهای اضافی و زیادی؛ در اینجا به معنای کارهای غیرلازم و غیرضروری است.
دور:	محروم کردن؛ بی‌بهره کردن
سلب کردن:	سوی خدایت رهبری در رسیدن به خدا برای تو یک رهبر و هدایت‌کننده است.
صندوقدچه:	صندولوچ کوچک

ضایع:	تباه؛ تلف
فراغ:	آسایش؛ آسودگی
فضولات:	چیزهای زائد و اضافی
گرو:	رهن؛ چیزی که نزد کسی بگذارند و در حدود ارزش آن پول قرض کنند، به شرطی که هرگاه پول را آوردن، آن چیز را بگیرند.
گوهر نفیس:	سنگ گران‌بها و قیمتی
مُحال:	غیرممکن؛ ناشدنی
ناپایدار:	آنچه ادامه ندارد؛ بی‌دوام؛ غیر دائم
نهج:	راه آشکار و روش



## نکته‌ها

به معنی واژه‌های زیر توجه کنید.

دور = روزگار : از فرصت‌ها خوب استفاده باید کرد و **إلا** دور بگردد و پشیمانی سود نرساند.

دور ≠ نزدیک: در آینده‌ای نه چندان دور، مستضعفان بر مستکبران پیروز خواهند شد.

بار = چیزی که وزن دارد یا باعث فشار و سنجینی شود. بار این کامیون میوه است.

کمرش زیر بار گناه خم شده.

بار = مرتبه: این بار نیز خدا مکر و حیله‌ی آنها را به خودشان بازگردانید.

دم = نزدیک = در آستانه: کتاب‌های درسی باید دم دست باشند.

دم = نفس: هر دم از عمر گران‌بها که بگذرد بازنگردد.

\* لازم به ذکر است واژه «دم» فقط در محاورات و گفت‌و‌گوهای روزمره کاربرد دارد.



### «توشهه برگیریم»

نقل می‌کنند: روزی ابوذر<sup>رض</sup> کنار خانه‌ی کعبه ایستاده و گفت: «مردم! هر که اراده‌ی سفر کند، ناچار توشهه‌ی لازم را تهیّه نماید؛ شما دوست ندارید برای سفر آخرت، توشهه‌ای فراهم کنید.» مردی به پای خاست و گفت: «ما را راهنمایی و ارشاد کن.»

ابوذر<sup>رض</sup> گفت:

«برای ذخیره‌ی قیامت و رهایی از عذاب آن در شدت گرما، روزه بگیر و برای رفع مشکلات هولناک آن، حجّ خانه‌ی خدا بهجا آور. برای دوری از وحشت و هراس تاریکی قبر در تاریکی شب، نمازگزار. سخن گفتن در راه خیر و دم فروبستن از گفتار شرّ هم چون صدقه‌ای است که به مستمند دهی. اگر خواهی از خطر روز سخت و دشوار قیامت رهایی یابی، مالت را دو نیمه کن: نیمی صرف خانواده و نیمی دیگر را ذخیره‌ی آخرت کن که اگر غیر از این کنی، زیان بینی و سود نبری. سخن را نیز دو نیمه کن: یکی آنکه در راه کسب حلال گویی و دیگر آنکه در طریق آخرت گویی و غیر از این، ضرر دارد و نفعی نرساند. در دو مجلس بیشتر منشین: یکی در طلب روزی، دیگری درباره‌ی آخرت و سومی برایت فایده‌ای نخواهد داشت. دنیا را ساعتی بدان میان گذشته و آینده، گذشته که از دست رفته و آینده شاید بدست نیاید. پس اکنون هنگام عمل است.»





## در شانزدهم

### مشارطه، مراقبه و محاسبه

از اموری که لازم است از برای مجاهد «مشارطه، مراقبه و محاسبه» است. «مشارطه» آن است که در اوّل روز، با خود مثلاً شرط کند که امروز برخلاف فرموده‌ی خداوند تبارک و تعالیٰ رفتار نکند و معلوم است که یک روز خلاف نکردن، امری است خیلی سهل و انسان می‌تواند به‌آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما و بین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون، بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند؛ ولی این، از «تلیسات» آن ملعون است. او را از روی واقع و [از ته] قلب، لعن کن و اوهام باطله را از قلب بیرون کن و یک روز تجربه کن؛ آن وقت تصدیق خواهی کرد.

پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی و آن، چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن، و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده‌ی خداست، بدان که این، از شیطان و جنود اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی، بازدارند. به آنها لعنت کن و از شر آنها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود

شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم. ولی نعمت من، سال‌های دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت، مرحومت فرموده و لطف‌هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم، از عهده‌ی یکی از آنها برنمی‌آیم. سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم. امید است ان شاء‌الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان، غالب آید و این «مراقبه» با هیچ‌یک از کارهای تو از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیر[آن]، منافات ندارد. به همین حال باش تا شب که موقع «محاسبه» است و آن، عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردنی که آیا به‌جا آوردنی و با ولی نعمت خود در این معامله‌ی جزئی خیانت نکردنی؟

اگر درست وفا کردنی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی و خداوند إن شاء‌الله تو را راهنمایی می‌کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت و کار فردا آسان‌تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن؛ امید است «ملکه» گردد از برای تو؛ به‌طوری‌که از برای تو، کار خیلی سهل و آسان شود.

چهل حدیث، حضرت امام خمینی رض



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

از عهده برآمدن:	کاری را به خوبی انجام دادن
از کسی حساب	به حساب اعمال کسی رسیدگی کردن؛ از او بازخواست کردن و
کشیدن:	توضیح خواستن
اوہام:	(جمع وهم) خیالات؛ تصوّرات؛ وهم‌ها
پناه بردن:	برای دوری از آسیب و خطر از جایی به جایی رفتن و یا به منظور دوری از ضرر یا خطری به نزد کسی رفتن.
تصدیق:	تأیید
تلبیسات:	(جمع تلبیس) مکر؛ حیله به کار بردن؛ حقیقت را پنهان کردن
توفیق:	موفقیت؛ کامیابی
جنود:	(جمع جند) سربازان؛ لشکریان؛ سپاهیان
چندی:	مدتی؛ زمانی
حساب نفس را	به حساب نفس رسیدگی کردن
کشیدن:	
خلاف:	ضد؛ مخالفت
خیانت کردن:	انجام دادن عملی برخلاف قانون
شر:	آنچه موجب زیان، فساد و آزار شود ≠ خیر
طرد شدن:	رانده شدن، دور شدن
عازم شدن:	قصد کردن؛ حرکت کردن برای رفتن به جایی یا رسیدن به چیزی
غالب:	پیروز؛ مسلط؛ چیره (غالب آید: پیروز شود.)
لعن:	لعنت؛ نفرین؛ درخواست دوری از رحمت خداوند برای کسی که کار بسیار بدی را انجام داده است.
مجاهد:	در این درس مقصود کسی است که با هوای نفس خود پیکار می‌کند؛ کسی که در راه رسیدن به رضای خداوند کوشش می‌کند.
محاسبه:	حساب کردن؛ به حساب کسی رسیدگی کردن
مراقبه:	مراقبت؛ مواظبت؛ دقّت و توجّه داشتن به چیزی

شرط بستن؛ شرط کردن	مشارطه:
(جمع معصیت) گناهان	معاصی:
کسی که انجام کاری یا پذیرفتن امری برای او واجب شده است؛	ملزم:
متهمه؛ مجبور	
آن که مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد؛ لعنت شده	ملعون:
صفت نفسانی که قابل تغییر نباشد.	ملکه:
خلاف بودن؛ ناسازگاری و تضاد	منافات:
صاحب نعمت؛ کسی که بر دیگری حق بزرگی داشته باشد.	ولی نعمت:

## نکته‌ها

لطفاً به جمله‌های زیر توجه کنید:

الف) اطلاعات دostم احمد درباره‌ی ایران زیاد است.

ب) انتخابات در ایران در روز جمیعه برگزار می‌شود.

ج) شهادت مردم فلسطین، احساسات ما را جریحه‌دار کرد.

د) دشمنان اسلام با تبلیغات مسوم خود، جوانان را منحرف می‌کنند.

اگر به کلمه‌های اطلاعات، انتخابات، احساسات و تبلیغات دقّت کنید، متوجه می‌شوید که بعضی از جمیع های عربی که با «ات» می‌آیند آن‌گونه مشهور شده‌اند که اگر بخواهیم آنها را با «ها» یا «ان» فارسی جمع بینیم نامناسب است.

حالا شما هم چند نمونه مانند این کلمه‌ها را در کلاس بگویید.

## «وسوشهای شیطانی»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

شیطان بر هیچ مؤمنی نمی‌گذرد مگر آنکه وسوشهای را در روانش پدید می‌آورد؛ در این هنگام باید دو رکعت نماز بگذارد و به خدا پناه ببرد.<sup>۱</sup>

نقل می‌کنند: شخصی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! هلاک و نابود شدم.»

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «می‌خواهی بگوییم که چرا هلاک شدی؟! قضیه این است که شیطان آمد، تو را وسوسه نمود و به تو گفت: چه کسی تو را خلق کرده؟ گفتی: خدا؛ گفت: خدا را چه کسی آفریده؟ درماندی و نتوانستی جوابش را بگویی» گفت: «بله، یا رسول الله! شک کردم و برای من وسوسه پیش آمد.» حضرت فرمودند: «اینها وسوسه است و ایمانت از بین نرفته است. هرگاه چنین وسوشهایی برایت پیش آید، بی‌تفاوت باش و بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»؛ خدایی جز خدای یگانه نیست.»

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» برای رفع وسوشهای اضطراب‌ها، دلهره‌ها، نگرانی‌ها و بالاخره برای تسلط بر شیطان درون و شیطان برون، شیطان نفس، شیطان‌های جنی و انسی بسیار مؤثر است. چه خوب است زبانمان را به جای گفتن سخنان کم‌فایده یا بی‌فایده به گفتن ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» مشغول کنیم!




---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۸۳.



## دَرْسٌ هُفْتَمٌ



شیرِ مستی دید، او را حمله کرد  
با دلی صد بیم و وحشت از قرین  
دید در چاهی رَسَن آویخته  
تالبِ چه، شیرش از همراه شد  
قطره‌آسا اندرا آن چه شد فرو  
بر نشیبِ چاه، افتادش نظر  
منتظر، تا طعمه سازد آن جوان  
خون دل از دیده‌اش بر رخ دوید  
سوی بالا دید و دید آنجا دو موش  
رشته‌ی عمرش همی بُرتد زود  
خون این بیچاره در چه ریخته  
طعمه‌گردد اژدها را، آه! آه!  
ماند مسکین، زار و حیران در میان

در بیابان آن یکی می‌رفت فرد  
آن جوان بگریخت از شیر عَرَین  
رشته‌ی امید او بگسیخته  
آن رسن بگرفت و اندر چاه شد  
بر سر چه شیر نر بنشست و او  
نیمراهِ چه، چو طی کرد آن پسر  
اژدهایی دید بگشوده دهان  
هوشش از سر رفت و رنگ از رخ پرید  
ناگهانش آمد آوازی به گوش  
ریسمان را می‌بریدند ای وَدود!  
آه! تا بینی رسن بگسیخته  
آه! تا بینی فُتَد در قعر چاه  
چون که دید آن ماجرا را آن جوان

جای اشک از دیده‌ها خون ریخته	در میان چه، نگون آویخته
در کمرگاه چه ایشان را محل	دید ناگه خیل زنبور عسل
انگبین با خاک و زهر آمیخته	انگبینی از دهانشان ریخته
ازدها و موش و شیرش شد زیاد	شد به آن خاک عسل آلوده شاد
لب گشوده منتظر از بهر کیست	شد فراموشش که اندر چاه چیست
پهن کرده بر رسن، بگشوده کام؟	یا چرا آن شیر با صد اهمام
دست دیگر سوی شهد آورد پیش	آن رسن بگرفت با یک دست خویش
می‌رسیدش بر بدن صد نیش و نوش	تا ربودی لختی از آن بهر نوش

\* \* \*

روز و شب هستند موشان بی‌سخن	هست این دنیا چه و عمرت رسَن
پاره سازد لحظه لحظه، تار تار	رشته‌ی عمر تو را لیل و نهار
منتظر تا پاره گردد ریسمان	ازدها قبر است و بگشوده دهان
تا کشد جان تو را از تن به زور	مرگ باشد شیر مست پرغرور
جمله زنبورند، نی گرگی عیان	مال دنیا انگبین و اهل آن

ملا احمد نراقی، مثنوی طاقدیس



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

مخلوط کردن دو یا چند چیز با هم؛ درهم کردن	آمیختن:
آویزان شده	آویخته:
نفس عمیقی که بر اثر غم، درد، تأسف و مانند آن از سینه برمی‌آید.	آه:
برای	از بهر:
مار بزرگ	ازدها:
عسل	انگیین:
مخفّف «چاه»	چه:
سرگشته؛ مبهوت	حیران:
گروه؛ دسته	خیل:
چهره؛ صورت؛ روی	دخ:
طناب؛ ریسمان	رسن:
پریشان؛ آشفته؛ با اندوه و ناراحتی	زار:
از یادش رفت؛ فراموش کرد؛ فراموشش شد.	شد ز یاد:
عسل؛ عصاره و فشرده‌ی گل و میوه	شهده:
خوراک؛ جانوری کوچک که معمولاً جانوری بزرگ‌تر آن را صید می‌کند.	طعمه:
بیشه	عرین:
واضح؛ آشکار	عيان:
در اینجا به معنای به تنها یی؛ تنها؛ شخص؛ کس	فرد:
نزدیک	قرین:
مانند قطره؛ کوچک و ریز	قطره‌آسا:
پایین‌ترین قسمت یک جای گود؛ تله؛ ژرفای	قعر:
در اینجا یعنی دهان	کام:
میانه؛ وسط	کمرگاه:

فرار کردن؛ به سرعت دور شدن	گریختن:
۱. پاره شدن ۲. پاره کردن	گسیختن:
باز کردن	گشودن:
ویژگی کسی که بر اثر نوشیدن مشروب الکلی از حال طبیعی خود خارج شده است.	مست:
سرازیری	نشیب:
هر چیز ملايم و ايجادکنندهٔ خوشی و لذت (مممولاً برای خوردن استفاده می‌شود)	نوش:
نیست؛ نه	نی:
عضو مخصوصی از بعضی جانوران مانند: مار، عقرب و بعضی از حشرات مثل زنبور و پشه که برای بی‌حس کردن یا کشتن شکار و یا مکیدن خون به کار می‌روند.	نیش:
بسیار مهربان؛ از نامها و صفت‌های خداوند متعال	وَدود:
هوشش از سر رفت: هوشیاری خود را از دست داد؛ در اینجا کنایه از «شدت ترس و نگرانی» است یعنی بسیار ترسید.	هوشش از سر رفت:



## نکته‌ها



به واژه‌های مرگب زیر توجه کنید:

قطره + آسا = قطره‌آسا: مانند قطره

سیل + آسا = سیل‌آسا :

برق + آسا = برق‌آسا :

رعد + آسا = رعد‌آسا :

همان طور که متوجه شدید پسوند، «آسا» به معنی مانند و مثل می‌آید.



### «ملا احمد نراقی»

علّامه «ملا احمد نراقی» در چهاردهم جمادی الثانی ۱۱۸۵ هق در خاندان علم و فضیلت در نراق دیده به جهان گشود. وی دوران نوجوانی و جوانی را در شهر کاشان گذراند و در محضر پدر بزرگوارش محقق بزرگ، ملا مهدی نراقی به تحصیل دوره‌های مقدمات، سطح و خارج علوم اسلامی پرداخت. او از همان ابتدا با استعداد قوی و همت عالی و ذهن توانایی که داشت به سرعت مدارج علمی را پشت سر گذاشت و شروع به تدریس کرد. وی از محضر اساتیدی چون آیت‌الله بحرالعلوم استفاده کرد و در سال ۱۲۰۵ هق به درجه‌ی اجتهاد دست یافت؛ سپس همراه پدر بزرگوارش به عتبات عالیات مشرف شد و مراتب عالی تحصیلات حوزوی را در آنجا گذراند. هنوز بیش از چهار سال از اقامت وی در نجف اشرف نمی‌گذشت که به‌خاطر وفات پدر بزرگوارش به کاشان بازگشت و به جای پدرش مسؤولیت اداره‌ی حوزه‌ی علمیه، تدریس و خدمت به مردم آن سامان را به عهده گرفت. ملا احمد نراقی در بین علمای قرن‌های اخیر از جایگاه خاصی برخوردار است؛ وی از علوم مختلف مانند: فقه، اصول، حدیث، رجال، درایه، ریاضیات، نجوم، حکمت، کلام، اخلاق، ادبیات و شعر سرآمد عالمان زمان خود بوده است.

هوش سرشار، عمق تحقیق، وسعت جستجوگری و عنایات خاص‌الهی، او را در بین دانشمندان شیعه به عنوان فقیهی کمنظیر، مشهور ساخته است. وی از همان دوران جوانی وظیفه‌ی سنگین مرجعیت و رهبری مردم کاشان و قسمت‌های وسیعی از ایران را بر عهده داشت.

ایشان تأیفات زیادی در علوم مختلف داشته که از آن جمله کتاب بسیار ارزشمند «مِعراجُ السَّعَادَة» در اخلاق، «مثنوی طاقديس» در حکایت‌ها و پندهای اخلاقی و کتاب «خزاین» را نام برد.

این ستاره‌ی فروزان علم و اخلاق در ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۲۴۵ هق در کاشان چشم از جهان فروبست و در نجف اشرف در کنار بارگاه امیرالمؤمنین، حضرت علی علیہ السلام به خاک سپرده شد.

# در هجدهم

## تناسل و تناسب

جانور، هرچه کوچک‌تر و ناتوان‌تر باشد و قدرت بر نگهداری از فرزند را فاقد باشد، تولید مثل وی افزون‌تر و زایمانش بیشتر خواهد بود. زاد و ولد جانوران «نک‌یاخته‌ای» در ظرف چند روز به میلیون‌ها می‌رسد. ملکه‌ی کشور موریانه باید به تنها‌یی، افراد بسیاری را تولید کند تا همه‌ی کارهای کشورش را انجام دهند؛ پس روزی ۳۶ هزار تخم می‌گذارد. ملکه‌ی زبور عسل، روزانه یک هزار تا دو هزار تخم می‌گذارد.

یکی از دانشمندان، چنین تخمین زده است که موش صحرایی در یک سال، هفده بار می‌زاید و هر بار چهار بچه می‌آورد. این جانور، دشمنان بسیار قوی مانند راسو، روباه، شاهین و جغد دارد.



موش



موریانه

موجود زنده هرچه قوی‌تر باشد و در محافظت از فرزند توانایتر، زایمانش کمتر خواهد بود. نهنگ هر دو سال یک بچه می‌آورد. فیل که عمرش به هفتاد سال می‌رسد، در تمام عمر، چهار یا پنج بچه، بیشتر نمی‌زاید.

این تناسب معکوس در جانوران، از بدیهیات دانش به شمار می‌آید. اکنون پرسشی پیش می‌آید:

چرا چنین شده است؟ چرا جانور هرچه ناتوان تر باشد، بیشتر می‌زاید و تولید مثل وی افزون تر است و چرا جانور هرچه قوی تر و نیرومندتر باشد، کمتر می‌زاید و تولید مثل وی کمتر است؟

جانور ناتوان همیشه در خطر نابودی است؛ چون قدرت بر دفاع از جان خود در برابر دشمن را ندارد. پس برای حفظ نسل خود، باید بیشتر تولید مثل کند. جانور توانا در دفاع از جان خود قدرت دارد؛ پس نیازی به تولید مثل فراوان ندارد؛ چون می‌تواند نسل خود را حفظ کند.

آیا این تناسب معکوس در جانوران، نشانه‌ی حکمت و قدرت بی‌پایان و دانش بی‌انتهای الهی در این جهان نیست؟ آیا جانور ناتوان را آن‌طور آفریدن و جانور توانا را این‌گونه خلق کردن، نشانه‌ی قدرت، حکمت و دانش آفریننده‌ی آنها نیست؟





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

افزون‌تر:	زیادتر؛ بیشتر
بدیهیات:	(جمع بدیهی) چیزهای کاملاً آشکار و مورد قبول همه
بی‌نهایت:	بی‌پایان
تخمین زدن:	تعیین اندازه‌ی چیزی به صورت تقریبی و از روی حدس و گمان
تک‌یاخته‌ای:	تک سلولی
تناسب:	هماهنگی چیزی با چیز دیگر؛ مثلاً مناسب بودن لباس با موقعیت
تولید مثل:	شغل، مکان و فصل
جانور:	زادیدن، بچه آوردن حیوانات و انسان‌ها
جد:	موجود زنده‌ای که با اراده می‌تواند حرکت کند (از جایی به جایی دیگر برود).
راسو:	پرنده‌ای که در شب پرواز می‌کند، گوشت‌خوار، دارای صورت پهن، چشم‌های درشت و منقاری خمیده است.
زایمان:	جانوری کوچک و وحشی با دست و پاهای کوتاه که هنگام دفاع، بوی ناخوشی از خود خارج می‌کند.
شاهین:	عمل زاییدن؛ به دنیا آوردن نوزاد؛ تولید مثل کردن
فاده‌بردن:	نوعی پرنده‌ی شکاری با دُم بلند و منقاری کوتاه و چنگال‌های قوی (از خانواده‌ی بازها)
معکوس:	نداشتن
ملکه:	وارونه؛ بر عکس؛ خلاف حالت طبیعی
موریانه:	۱. پادشاه زن ۲. همسر پادشاه
نگهداری:	حشره‌ای که در زمین یا داخل چوب‌های خشک لانه می‌سازد و از چوب تغذیه می‌کند.



### «آفرینش، آیاتی از نشانه‌های الهی»

﴿وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبْثُثُ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

در آفرینش شما و آنچه پروردگار از حیوانات بر زمین منتشر ساخته، آیات و نشانه‌هایی هست برای کسانی که به خدا یقین حاصل کنند.

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾<sup>۲</sup>

از آیات و نشانه‌های خداست، آفرینش آسمان و زمین و آنچه از حیوانات در آنها منتشر می‌باشد.

مهندسان، پس از گذشت سالیان دراز با زحمت‌های فراوان توانسته‌اند ماشین‌ها، قطارها و هواپیماهایی با سرعت چند صد کیلومتر در ساعت بسازند. در حالی که زمین با تمام کوهها، انسان‌ها و ... با سرعتی بیش از ۱۰۴ هزار کیلومتر در ساعت به دور خورشید در حرکت است. یک کارشناس رادار (دانپینگ) اخیراً دستگاهی را اختراع کرده که به «سرعت رادار» معروف است. او با این دستگاه سرعت سیر پرنده‌گان را اندازه گرفته و معلوم کرده که سرعت پرواز مرغابی وحشی، نود کیلومتر و کبک تا هفتاد کیلومتر در ساعت است.

ایشان می‌گوید که تندروترین پرنده‌ی دنیا، مرغی است شبیه پرستو که سرعتش به سیصد کیلومتر در ساعت می‌رسد.

بسیاری از مخلوقات، چشم‌های نیرومندی دارند. عقاب از فاصله‌ی هزار پایی می‌تواند خرگوشی را که در چمن‌های زیر پایش حرکت می‌کند، ببیند. جغد، در تاریکی کامل شب، بدون کوچک‌ترین خطای ناراحتی پرواز می‌کند. خرگوش،

۱. سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۴.

۲. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۹.

چشمان برآمدهای دارد و می‌تواند از اتفاقاتی که در پشت سرش می‌گذرد باخبر شود. یکی از دانشمندان (به نام مولنچ) تشخیص داده که پروانه‌ها با پای خود طعم و مزهی اشیا را تشخیص می‌دهند و جالب اینکه با هر یک از پاهای خود طعم خاصی را تشخیص می‌دهند.<sup>۱</sup> دانشمندان کشف کرده‌اند که پای پروانه‌ها برای احساس مزهی مثلاً آب سبب دویست برابر، حساس‌تر از زبان انسان است.

جمله‌ی ذرات عالم در نهان      با تو می‌گویند روزان و شبان  
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم      با شما نامحرمان ما خامشیم

شعر از متنی مولوی



---

۱. موریس مترلینک، کتاب مورچگان.



## درس نوزدهم

### روح الله (۱)

روزی که به دنیا آمد، هیچ کس فکر نمی کرد که او سال ها بعد، مسیر تاریخ ایران و اسلام را عوض خواهد کرد و میلیون ها انسان مظلوم جهان، نامش را یکصدا فریاد خواهند زد. ولادتش با سالروز میلاد نجیب ترین بانوی عالم، حضرت فاطمه‌ی زهراء<sup>علیها السلام</sup> همزمان بود. او را «روح الله» نامیدند تا بعدها نام بلند «روح الله موسوی خمینی» لرزه بر اندام مستکبران و ستمگران اندازد. پدرش سید مصطفی، یک روحانی مشهور و شجاع در شهر خمین بود، مردم او را دوست داشتند؛ چرا که هم عالم بود و هم دلاور. چند ماهی از تولد روح الله نگذشته بود که پدر بزرگوارش به دست مزدوران حکومت به شهادت رسید و او چون جدّ بزرگوارش، حضرت محمد<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>، در کودکی طعم تلخ یتیمی را چشید. سال ها بعد که روح الله بزرگ شد، وی را به مدرسه فرستادند و در هفت سالگی توانست قرائت قرآن را فرآگیرد و آن را ختم کند. قبل از پانزده سالگی، تحصیلات فارسی آن روز را به پایان رساند؛ و تا نوزده سالگی به فرآگیری ادبیات عرب پرداخت.

در این زمان او نیازمند آسمانی وسیع برای پرواز بود. «اراک» در آن زمان یکی از مراکز مهم آموزش علوم دینی به شمار می آمد و «آیت الله شیخ

عبدالکریم حائری» که از علمای بزرگ بود، در آنجا تدریس می‌کرد؛ بنابراین روح‌الله این شهر را برای ادامه‌ی تحصیل انتخاب کرد.

پس از هجرت آیت‌الله حائری به قم، روح‌الله نیز به همراه استاد خود راهی آنجا شد تا هم در جوار بارگاه حضرت موصومه علیه السلام باشد و هم از وجود استاد بزرگوار خود بهره‌ی بیشتری ببرد.

او در تمام دوران جوانی، کوشش خود را برای آموختن به کار می‌بُرد و تا نیمه‌های شب بیدار می‌ماند و مطالعه می‌کرد. ایشان همچنین از جوانی به سحرخیزی، تهجد و راز و نیازهای شبانه اهتمام داشت و می‌توان گفت که هیچ‌گاه پیش از طلوع آفتاب، در خواب نبود.



روح‌الله در محضر استاد خود، آیت‌الله حائری، پایه‌های علمی خود را تحقیم و تکمیل کرده و در زمره‌ی نوابغ علمی قرار گرفت، ایشان در سن ۳۶ سالگی به درجه‌ی اجتهاد دست یافت و در علوم هیئت، فلسفه، حکمت و عرفان نیز دارای مهارتی ویژه گردید و به تدریس فقه، فلسفه، اخلاق و عرفان مشغول شد.

امام خمینی رض در کنار درس و تدریس با حکومت ظالم و زورگوی «رضاشاه پهلوی» مبارزه کرد و پس از برکناری این شاه ستمگر در مقابل سیاستهای ضد مردمی فرزندش «محمد رضا شاه» نیز محکم ایستاد و باعث عصبانیت شاه و اربابانش گردید.

سخنرانی‌ها و افشاگری‌های امام رض به ویژه در عاشورای ۱۳۴۲ درباره‌ی

لایحه‌ی «کاپیتولاسیون»، شاه و اربابان آمریکایی‌اش را عصبانی‌تر کرد؛ به‌همین سبب، امام شبانه دستگیر و در ۱۳ آبان همان سال از ایران به ترکیه و



سپس به نجف اشرف تبعید شد. امام خمینی با تحمل سختی‌های زیاد در نجف، همچنان حرکت جوشان انقلاب را هدایت و رهبری می‌کرد. ایشان در آنجا مشغول تدریس شد و درس نظریه‌ی اسلام درباره‌ی حکومت را به نام «ولایت فقیه» شروع کرد.

در سال ۱۳۵۶ پسر بزرگش، حاج آقا مصطفی که یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی بود به طرز مشکوکی به شهادت رسید. این شهادت نقطه‌ی شروع دوباره‌ی قیام مردمی علیه شاه بود.

در سال ۱۳۵۷ در پی مخالفت دولت عراق با فعالیت‌های انقلابی امام، ایشان تصمیم گرفت به کویت برود؛ اما با اقامت ایشان در آنجا موافقت نشد. به همین خاطر امام به فرانسه رفت؛ محل سکونت امام در فرانسه، روستایی به نام «نوفل لوشا تو» بود که از همان‌جا انقلاب و مردم را رهبری می‌کرد و پیام‌های خود را برای ملت مبارز ایران می‌فرستاد.

سرانجام امام در روز دوازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ پس از پانزده سال دوری از  
وطن، در حالی که میلیون‌ها نفر از ملت قهرمان ایران به استقبالش آمده بودند،  
به میهن خویش بازگشت و ایران را غرق در شادی و نشاط کرد.





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

۱. درگاه؛ دربار ۲. مقبره‌ی امامان و بزرگان دین؛ در اینجا به معنی «حرم و محل دفن» است.
- انجام کار به شیوه و شکلی که ایجاد شک کند یا شک برانگیز باشد (مشکوک؛ ویژگی کسی که یا آنچه درباره‌ی او یا آن شک کنند).
۱. شب‌زنده‌داری ۲. عمل عبادی به‌ویژه نمازهای بعد از نیمه شب کنار؛ همسایگی؛ مجاورت به دنبال؛ بعد از گروه؛ دسته؛ جماعت علم ستاره‌شناسی؛ علم نجوم حقی که به اتباع خارجی بعضی از کشورها می‌دهند که در صورت انجام جرم، در دادگاه کشور میزبان محاکمه نشوند، بلکه در دادگاه‌های کشور خود محاکمه شوند.
- قانونی که به وسیله‌ی دولت به مجلس پیشنهاد می‌شود.
- ترس و وحشت ایجاد کردن؛ به شدت ترساندن راه (جمع نابغه) کسی که از هوش و خلاقیت بسیار زیادی برخوردار است.
- با رگاه؛ به طرز مشکوک؛ تهجد؛ جوار؛ در پی؛ زمرة؛ علم هیئت؛ کاپیتولاسیون؛ لا یحه؛ لرزه انداختن؛ مسیر؛ نوابغ.



## نکته‌ها

لطفاً توجه کنید:

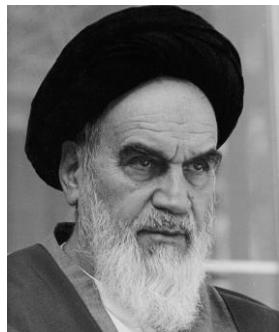
بزرگ + وار = بزرگوار؛ دارای خصلت‌های پسندیده، شریف و جوانمرد.

امید + وار = امیدوار؛ کسی که امید دارد، دلگرم ≠ ناامید.

سوگ + وار = سوگوار؛ کسی که عزادار است.

عيال + وار = عيالوار؛ کسی که افراد خانواده یا افراد تحت تکفل او زياد است.

«وار» به صورت پسوندی می‌آيد و به معنی «صاحب و دارای» است.



### توصیه‌هایی از امام خمینی<sup>۱</sup>

اینجانب چشم امیدم به جوانان روحانی و دانشگاهی مسلمان بوده و انتظار دارم که با تهذیب نفس و اخلاق، مطالعات و تحقیقات وسیع و دامنه‌داری را در زمینه‌ی شناخت احکام اسلام و مبانی نورانی قرآن آغاز نمایند؛ اسلام واقعی را بشناسند و بشناسانند و ملت اسلام را بیدار و آگاه سازند.<sup>۲</sup>

شما جوان‌ها آن رمزی را که به آن رمز پیروز شدید، حفظ کنید و آن، حفظ «وحدت کلمه» است؛ اختلاف را کنار بگذارید.<sup>۳</sup>

اقشاری که در بین شما می‌خواهند اختلاف بیندازند، دست رد به سینه‌ی آنها بزنید، اینها عُمال طاغوتند و می‌خواهند شما را از نور خارج و به ظلمات وارد کنند.<sup>۴</sup>



۱. صحیفه‌ی نور، ج ۲، ص ۱۸۵؛ بخشی از پاسخ امام به نامه دانشجویان مسلمان مقیم اروپا و آمریکا.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۲.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۶۸؛ در جمع گروهی از مردم پاکستان و هند.



## درستهای درستهای

### روح الله (۲)

امام خمینی پس از ورود پیروزمندانه‌اش به ایران مستقیم از فرودگاه به «بهشت زهراء» رفتند و در کنار مزار شهدای انقلاب یکی از شورانگیزترین سخنرانی‌های تاریخی خود را ایجاد کردند و فرمودند که برای اداره‌ی کشور بهزودی دولت تعیین خواهند کرد. پس از چند روز افسران و درجه‌داران نیروی هوایی با لباس‌های نظامی به حضور امام رسیدند و با ایشان بیعت کردند؛ این بیعت ضربه‌ی بزرگی بر حکومت شاه بود. «بختیار» که در آخرین نفس‌های نظام شاهنشاهی از طرف آمریکایی‌ها نخست وزیر شده بود، وقتی اوضاع را چنین دید با هدایت ژنرال هایزر آمریکایی در صدد اجرای یک کودتای خونین برآمد. آنها حکومت نظامی اعلام کردند تا با دستگیری و به شهادت رساندن امام و یاران اصلی او، صدای انقلاب اسلامی را برای همیشه خاموش کنند. با هوشیاری امام و به دستور ایشان، مردم به خیابان‌ها ریختند و با اراده‌ای استوار به طرف مراکز دولتی و نظامی هجوم برداشتند و آنها را یکی پس از دیگری تصرف کردند؛ سرانجام با طلوع خورشید ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آخرین پایگاه‌ها و بقایای نظام شاهنشاهی هم به دست مردم افتاد. هنوز روز به نیمه

نرسیده بود که ناگهان این جمله از رادیو شنیده شد، «... این صدا، صدای انقلاب است...» انقلاب در میان بُهت ناباوران پیروز شده بود!

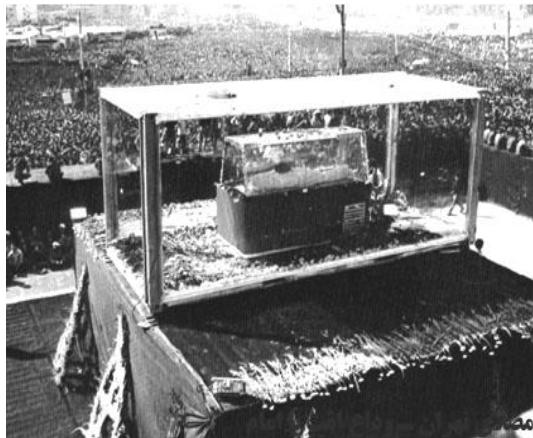


اما دشمن هنوز کاملاً از پای درنیامده بود و با کمک مزدوران خود، در گوشه و کنارِ مملکت، دست به خرابکاری می‌زد. جهان‌خواران، خصوصاً آمریکا که منافع نامشروع خود را از دست رفته می‌دیدند، برای به زانو درآوردن انقلابِ نوپای مردم ایران به تکاپو افتادند و به انواع حیله‌ها دست زدند. آنها علاوه بر سیل عظیم تبلیغات منفی علیه انقلاب، به عملیات نظامی در «صغرای طبس» متولّ شدند و قصد داشتند محل سکونت امام و دیگر شخصیت‌های انقلابی را بمباران کنند. در حالی که پیروان مكتب توحید از هر توطئه‌ای بی‌خبر بودند، خداوند متعال لشکر «شیطان بزرگ» را گرفتار طوفان شن کرد و آنها با به جا گذاشتن تعدادی کشته، با رسوایی تمام از صحرای طبس به سرعت گریختند. جهان‌خواران پس از این شکست ذلتبار با حمایت همه‌جانبه از صدّامِ جنایتکار، جنگ هشت‌ساله را برای براندازی جمهوری اسلامی به راه انداختند؛ جنگی که در آن، از انواع سلاح‌ها، حتی سلاح‌های شیمیایی و میکروبی، استفاده کردند؛ ولی امام در این مدت، جنگ را به بهترین صورت رهبری کرد؛ به‌گونه‌ای که پس از هشت سال دفاع مظلومانه‌ی ملت ایران، سرانجام سازمان

ملل مجبور شد، صدام را آغازگر جنگ معرفی کند و اعلام کند که این جنگ بر ایران تحمیل شده است.

روزها و هفته‌ها سپری شد تا جای خود را به خرداد داد. ناگهان خبری در کشور پیچید، خبری تلخ و نگران کننده؛ خبر دادند که امام به علت بیماری قلبی در بیمارستان بستری شده است.

دست‌ها به سوی آسمان بلند شد و اشک در چشم‌ها حلقه زد، نگرانی در چهره‌ها موج می‌زد. حزن و اندوه همه‌جا را فراگرفته بود، دیگر کسی نمی‌خندید، قلب‌ها بی‌قرار بود، ...



اما او آرام روی تخت بیمارستان خوابیده بود؛ در حالی که لحظه‌ای از نماز و یاد خدای خویش غافل نبود و برای وصال دوست، لحظه‌شماری می‌کرد. او آماده‌ی سفر بود. خودش نوشه بود: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهان و برادران، مرخص و به‌سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم.»

صبح روز چهاردهم خرداد سال ۱۳۶۸ گوینده‌ی رادیو با صدایی آکنده از بعض و اندوه، سفر ابدی امام را به اطلاع مردم رساند. ناگهان صدای گریه از

سرزمین ایران به آسمان برخاست. امام، شبانه بار سفر ابدی را بست و روح

بلندش به ملکوت اعلا پیوست.



سیل انسان‌های سیاهپوش، از  
گوشه گوشه‌ی ایران با کوله‌باری  
از اشک و غم، برای مشایعت  
رهبر و مرادشان راهی تهران  
شدند؛ نه تنها تهران، بلکه هیچ

شهر بزرگ دیگری در جهان، تشییع جنازه‌ای به عظمت تشییع پیکر پاک امام  
خمینی را به یاد ندارد. روز خدا حافظی مردم از امام، بسیار با شکوه‌تر از روزی  
بود که یازده سال پیش از آن، به پیشوایی رفته بودند. میلیون‌ها نفر سه  
شبانه‌روز با رهبر و مولا‌یشان در مصلای تهران وداع کردند و در ناباوری تمام،  
با قلبی لبریز از غم و اندوه، پیکر مطهر امام را در نزدیکی «بهشت زهرا» به  
خاک سپردن.

سلام بر او، روزی که متولد شد.

سلام بر او، روزهایی که هدایت و رهبری انقلاب اسلامی را بر عهده داشت  
و سلام بر او، روزی که دیده از جهان فروبست.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آگنده: پر؛ لبریز؛ انباشته

براندازی: برکنار کردن؛ سرنگون کردن

بعض: ۱. حالت گرفتگی گلو بر اثر احساسات عاطفی شدید، بهویژه اندوه

یا خشم ۲. کینه و دشمنی

شکست دادن؛ مغلوب کردن

شگفتزدگی؛ تعجب و حیرت؛ حالتی همراه با حیرت و شگفتی

کوشش؛ فعالیت، جنب و جوش

کسانی که با اهداف سودجویانه در پی بهره‌برداری از سرمایه‌های

اقتصادی سراسر دنیا هستند.

قصد کردن

به انتهای رسیدن؛ گذشتن

کودتا: اقدام غافلگیرانه‌ی گروهی از طبقه‌ی حاکم بر ضد طبقه‌ی دیگر

از طریق نظامی برای سرنگون کردن حکومت مخالفین خود.

مراد: مقدتاً، پیشوا

مستقیم: راست؛ بدون انحراف در اینجا به معنای «بدون رفتن به جای

دیگر» است.

وصال: رسیدن به دوست و معشوق



## نکته‌ها (۱)

شور + انگیز = شورانگیز: آنچه که شور، هیجان و جوشش به وجود می‌آورد:

﴿﴾ صدای بلبل بسیار زیبا و شورانگیز بود.

خيال + انگیز = خيالانگیز: آنچه که باعث خيال می‌شود:

﴿﴾ او پیوسته داستان‌های خيالانگیز می‌خواند.

دل + انگیز = دلانگیز: آنچه که دل را به نشاط و خوشی تحریک می‌کند:

﴿﴾ نسیم دلانگیز بهاری به انسان آرامش می‌دهد.

غم + انگیز = غمنگیز: آنچه که غم و ناراحتی ایجاد می‌کند.

﴿﴾ جریان عاشورا و امام حسین علیهم السلام بسیار غمنگیز است.

فتنه + انگیز = فتنهانگیز: آنچه که باعث فتنه می‌شود:

﴿﴾ یکی از حکومت‌های فتنهانگیز، حکومت آمریکاست.

نشاط + انگیز = نشاطانگیز: آنچه که باعث نشاط و شادی می‌شود.

﴿﴾ ورزش شنا، بسیار نشاطانگیز است.

پسوند «انگیز» برای بیان همراهی چیزی با چیزی می‌باشد در مثال آخری پسوند بیان

می‌کند که ورزش همراه با نشاط است

## نکته‌ها (۲)

ایراد کردن: بیان کردن

امام خمینی علیه السلام در روز دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ در بهشت زهراء یکی از شورانگیزترین

سخنرانی‌ها را ایراد کردند.

ایراد گرفتن: اشکال و عیب گرفتن

حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌فرماید: «از خاری که در پای دیگران است، ایراد نگیر، از

تیری که در چشم خودت هست، سخن بگو.»

## بیشتر بدانیم



ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ بود؛ روزی پرشور و پرحداده از روزهای حکومت ستمگر شاهنشاهی. اطلاعیه‌ی شماره‌ی ۴ فرمانداری نظامی تهران از رادیو پخش شد: «امروز، عبور و مرور از ساعت ۴/۳۰ دقیقه‌ی بعدازظهر ممنوع می‌باشد.»

مردم با شنیدن خبر، نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. احتمال بروز خطری در پیش بود. نگرانی و اضطراب بر چهره‌ها سایه انداخته بود. همه‌ی چشم‌ها به امام دوخته شده بود. امام در اتاق کوچکی پر از امید و آرامش به فکر فرو رفته بودند. ناگهان امام از جای خود برخاستند و در حالی‌که زیر لب دعایی را زمزمه می‌کردند، وضو گرفتند و دو رکعت نماز خواندند.

ایشان می‌دانستند در لحظات حساس، تصمیم‌گیری جز به یاری خدای توانا ممکن نیست. بعد از نماز و نیایش، با دلی مطمئن، کاغذ و قلمی برداشتند و نوشتن: «بسم الله الرحمن الرحيم، ملت شجاع ایران! اهالی محترم تهران! اعلامیه‌ی امروز حکومتِ نظامی، خدעה و خلاف شرع است. مردم به هیچ‌وجه به آن اعتنا نکنند. هراسی به دل راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق، پیروز است.»

مردم که منتظر شنیدن دستور کوبنده‌ای از طرف امامشان بودند، به کوچه و خیابان‌ها ریختند و حکومت نظامی بی‌اثر شد. جوانان با آتش زدن لاستیک‌های کهنه راه‌ها را بستند. کوچک و بزرگ شعار می‌دادند و ایران از صدای دلنشیں تکبیر پر شده بود. «الله اکبر ... الله اکبر...»

مراکز پلیس تصرف شد، مردم مسلح شدند، پادگان‌ها و ساختمان صدا و سیما و سایر مراکز مهم در اختیار مردم انقلابی قرار گرفت. اعضای اصلی حکومت شاه دستگیر شدند و در نهایت در ۲۲ بهمن، خورشید پیروزی ملت، شب ظلم و ستم ایران را پایان بخشید.





## نگاهی به فعالیت‌های علمی – پژوهشی مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی

### الف) کتاب‌های منتشر شده:

- آموزش فارسی به فارسی ۴، ۵ و ۷ (همراه با اصلاحات و اضافات);
- زبان تصویر(بلمی به سوی ساحل)، از مجموعه کتاب‌های آزمایشگاه زبان؛
- زبان تصویر(یاس‌های وحشی)، از مجموعه کتاب‌های آزمایشگاه زبان؛
- زبان تصویر(زنگ‌ها)، از مجموعه کتاب‌های آزمایشگاه زبان؛
- زبان تصویر(سفیر)، از مجموعه کتاب‌های آزمایشگاه زبان؛
- کاربرد و مقایسه واژه‌ها در زبان فارسی؛
- خورشید طوس؛
- طلیعه‌ی ظفر؛
- غدیر از دیدگاه اهل سنت؛

### ب) کتاب‌های آماده‌ی چاپ:

- کتاب‌های تمرین آموزش فارسی به فارسی (۴، ۵ و ۶)؛
- آموزش فارسی به فارسی (۱ و ۲)؛
- زندگانی پیامبر اعظم(فارسی، عربی و انگلیسی)؛
- فرهنگ مصور و کاربردی ۴ زبانه افعال؛
- التعلیم المصوّر؛
- تعلیم اللغة الاسالیب، المشاكل، الحلول.

### ج) نرم‌افزارهای ساخته شده:

- نرم‌افزار چندرسانه‌ای (لوح فارسی)؛
- نرم‌افزار چندرسانه‌ای (مهر ۲)؛
- نرم‌افزار چندرسانه‌ای (جوانه).

### د) کتاب‌های در دست اقدام:

- آموزش فارسی به فارسی ۳؛
- کتاب‌های تمرین آموزش فارسی به فارسی (۱ و ۲ و ۳)؛
- اللغة العربية (۳، ۲، ۱ و ۰)؛
- کتاب التمرين اللغة العربية(۰، ۲، ۳ و ۱)؛
- القراءة المناقشه (۰، ۲ و ۱)؛
- لغة التصوير(۰، ۲ و ۱)؛
- معجم اللغات و الاصطلاحات للدورة الابتدائية؛
- آموزش زبان، شیوه‌ها، مشکلات و راه حل‌ها؛
- زندگانی چهارده مقصوم؛
- درس‌نامه‌های صرف، نحو، تاریخ، عقاید، اخلاق، روحانی، روان‌خوانی قرآن، تجوید و تربیت بدنی (۹ جلد)؛
- فرهنگ ۷ زبانه فارسی به عربی، انگلیسی، فرانسه، روسی، چینی و مالایی (۷ جلد).